شمارهٔ ۷
دورهٔ دوم
دوشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۵۸
بها : ۱۵ ریال

سوگند

شعر :
شهید قلب تاریخ است
سیمین بهبهانی

نقد ادبی :
چراغی برفراز مادیان کوه
احسان طبری

شعر :
شادباش ه. ا. سایه

دموکراسی ایران و آیندهٔ زحمتکشان

آنچه در سالهای سیاه دیکتاتوری شاه، میهن‌دوستان آگاه و مصمم و پیشتاز ایران را ـ از همهٔ افق‌های فکری و عقیدتی و طبقاتی ـ به‌مبارزه و استقبال از زندان و شکنجه و مرگ برمی‌انگیخت، پیش از هرچیز بازیافت آزادی‌های از دست رفته، بازیافت حقوق پایمال شدهٔ انسانی بود، و تلاش برای نیل به‌استقلال واقعی کشور. بدین سان، مبارزهٔ میهن‌دوستان ایران، که سرانجام به‌مبارزهٔ سراسری ملت ما بدل شد، دوهدف داشت، ـ دوهدف جدایی ناپذیر: آزادی مردم و استقلال کشور. و این از آن روست که در جهان معاصر استقلال هر کشور به‌صورتی بنیادی به آزادی مردم بسته است. و باز همین است که می‌بینیم جهانخواران امپریالیست، برای دست‌اندازی به استقلال کشورها، توطئه می‌چینند و باتوسل به‌کودتا نهادهای حکومت مردم‌آزاد، نهادهای دموکراسی راهرچه سریع‌تر ازکار می‌اندازند و آزادی مردم را از بین می‌برند.

در ایران، امپریالیسم برای آن که نفت و دیگر ثروتهای ما را غارت کند، بازار ایران را تقریباً دربست به‌خود اختصاص‌دهد و خاك ما را به‌صورت سرپل تجاوز و جنك درآورد، کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را به‌دست خائنانی چون شاه وزاهدی و دیگران ترتیب داد و کردآنچه کرد. با این همه، مبارزه در شرایط مهیب فشار و سرکوب بیرحمانه از همان آغاز درگرفت و بی‌وقفه ادامه یافت. در این راه بسا جانهای شریف و گرامی فدا شد، تا آن که سرانجام منطق بی‌شتاب ولی زورمند واقعیات کارگر افتاد. سراب «تمدن بزرك»، که به‌هزار زبان دروغ و فریب به مردم وعده داده می‌شد، ازهم درید و محوگشت. با وجود میلیاردها دلار درآمد نفت، که بیشترین بخش آن به‌بهانه‌های گوناگون، از جمله خرید سلاحهای تهاجمی، به‌غارت امپریالیستهای آمریکا و اروپای غربی وژاپن می‌رفت و تنها اندکی ازآن، پس ازدزدیها و چپاولگری‌های دربار وکارگزاران و وابستگان استبداد، در داخل به‌مصرف می‌رسید،

بقیه در صفحه ۳

درباره جنبش «نوچپ»

شکست یا درس؟

ترجمه جعفر جهانبخش

جنبش «نوچپ» که طی اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جای شاخصی درمبارزه‌جوانان وزندگی اجتماعی‌جهان سرمایه‌داری‌در اشغال داشت، بچه‌سرنوشتی دچار آمده است؟ درس‌ها ونتایجی که نیروهای اصلی این جنبش فرادست آورده‌اند، کدامند؟

طی اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد جنبش «نوچپ»در بیشترکشورهای سرمایه‌داری ازجمله‌ایالات متحده‌آمریکا، ژاپن، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان‌و ایتالیا بویژه فعال‌گردید. دانشگاه‌ها کانون‌های اصلی آن بودند. ازهمان‌بدو کار، جنبش بی‌نهایت ناهمگون بود واز سازمان‌های غیر پرولتری روشنفکری ، دانشجویی وجوانانی ترکیب شده بودکه دردهه شصت بگونه بازتاب اعتراض فزاینده علیه بحران جامعه سرمایه‌داری بنیاد گرفتند . بیشتر «نوچپ»ها اعلام کردندکه از گروه‌ها و احزاب سیاسی موجود مستقل‌اند و مواضع سیاسی و ایدئولوژیك فوق‌العاده متفاوت و غالباً متناقضی را اختیار نمودند.

جنبش در کشورهای مختلف زیر شعارهای گوناگونی سربرآورد. بعنوان مثال در ایالات متحده مسالهٔ مبارزه علیه جنگ ویتنام وحقوق مدنی سیاهان بود. درپاره‌ای ازکشورها «نوچپ»ابتدا باشعار اصلاح آموزش عالی به میدان آمد وسپس مطالبات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیشرفته‌تری را پیش‌کشید که پاره‌ای از آنها انعکاسی از خواست نوسازی نظام سیاسی سرمایه را در خود داشت. این جنبش مقارن حوادث مه ۱۹۶۸ فرانسه‌که شورش‌های جوانان و دانشجویان بموازات جنبش اعتصابی طبقه‌کارگر بالاگرفت، به اوج خود رسید.

مقالات و تك نگاری‌های فراوانی پیرامون جنبش «نوچپ» برشته تحریر درآمده‌اند؛ بااین وجود بجاست نگاهی به تاریخ آن بیافکنیم تادید روشن‌تری ازکیفیات وجنبه‌های‌ویژه آن بدست‌آید.

جنبه‌های ویژه

جنبش « نوچپ » وسیعاً ضد امپریالیست بود. ازآن‌جایی‌که درجامعه سرمایه داری کنونی روشنفکران و دانشجویان از بسیاری جهات به طبقه کارگر نزدیکند، گرایش به مخالفت بانظام اجتماعی حاکم در آنان بچشم می‌خورد.

درعین حال «نوچپ» سرشت غیر پرولتری بارزی داشت. هسته اصلی آن را دانشجویان وروشنفکران رادیکال‌چپ تشکیل می‌دادند. ازآن جایی‌که این گروه‌های اجتماعی از بسیاری جهات در رویاها و آرزوهای خود باخرده بورژوازی همسانی دارند ما از هرلحاظ محق هستیم بگوییم‌رادیکالیسم بخش‌قابل ملاحظه «نوچپ» همان رادیکالیسم‌خرده بورژوایی باویژگیهایی نظیر افراطی‌گری چپ، خود انگیختگی[1]، مطلق کردن قهر و خشونت ، نفی‌گرایی[2] وغیره می‌باشد.

بقیه در صفحه ۷

جشن اول ماه مه ، با شکوهی بی‌نظیر برگزار شد

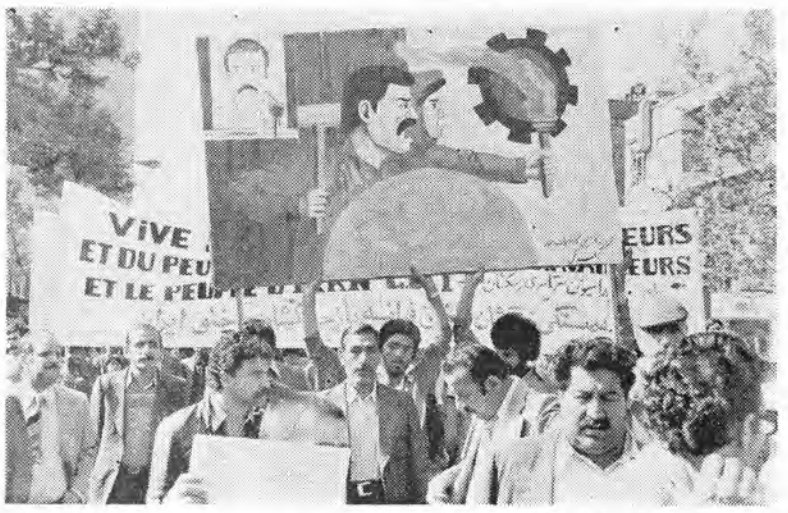

اولین جشن ماه‌مه، روز همبستگی کارگران جهان، سه‌شنبه یازدهم‌اردیبهشت ماه پس از یك‌دوران بیست‌وپنج‌ساله اختناق در ایران، برگزارشد.

کارگران و زحمتکشانی‌که در این دوران‌دراز علیرغم تمام ضربه‌های کشندهٔ استبداد سلطنتی لحظه‌ای از مبارزات حقطلبانه خود فروگذار نکردند.درهوای تازه‌آزادی به‌خیابان آمدند تا پیروزی و همبستگی خود را جشن بگیرند.

کارگران و هوادارانشان اولین‌بار پس‌ازبیست‌وپنج‌سال، روز اول ماه‌مه در خیابانهای شهردست دردست‌هم دور از برق سرنیزهٔ استبداد و با دلی پرامید به آینده به‌راه افتادند.

به‌راستی طبقه‌کارگر ایران‌هم ازنظر کثرت وهم از نظرآگاهی اجتماعی و سیاسی به چنان رشد و توسعه‌ای رسیده است‌که در شکل دادن به‌تحولات و پیشرفت اجتماعی عملا شرکت دارد. طبقه‌کارگر ایران‌همان‌گونه‌که با قاطعیت و پایداری دست دردست سایر طبقات و

صفرقهرمانی: حضور در جشن اول‌ماه‌مه در نخستین سال آزادی

اقشار حق‌طلب، بت استبدادرا سرنگون کرد، اینك در بنای ایرانی‌آباد و آزاد خواهد کوشید. آبادی کشوروآزادی ملت بدون جلب رضایت وهمکاری کارگران متصور نیست. بنابراین، اصول‌و اساس کشورداری‌آینده ایران باید به‌گونه‌ای باشدکه‌کارگران از ثمره‌کاروکوشش خود به‌نسبتی‌عادلانه بهره‌مند گردند.

نمایش روز سه‌شنبه ۱۱ اردیبهشت ماه از چندنظر جالب بود؛ مبارزات پیگیر و پردامنه‌کارگران ایران با استبداددست‌نشانده امپریالیسم‌وبخصوص مبارزات قهرمانانه نفتگران ایران‌که شاهرك حیات فاسد رژیم پهلوی را قطع کرد، نقش مؤثرکارگران‌وزحمتکشان‌را در مبارزات ملی بیش ازپیش‌روشن‌کرد. مردمی‌که در طرفین خیابانهای مسیر، رژه این سپاه عظیم تولیدکنندگان‌نعمت وآبادی را تماشا می‌کردند، بپاس‌همین مبارزات بودکه احساسات دوستانه خود را نثارشان می‌کردند و برسرشان‌نقل می‌پاشیدند وگل می‌ریختند. نکته‌دیگری که در نمایش حشن اول ماه‌مه به‌چشم می‌خورد شعارهای فراوان و متنوعی‌بود که کارگران و زحمتکشان را به اتحاد دعوت می‌کرد. بدیهی است کسانی‌که خواسته‌هاشان یکی است ناچارند درراه به‌دست‌آوردن‌آن، متحداً تلاش‌کنند. نگاهی به‌خواسته‌های اعلام‌شده‌اجتماعات

بقیه در صفحه ۳

جنایت ضد انقلاب: ترور آیة‌الله مطهری

فاجعهٔ ترور آیة‌الله مطهری، یکبار دیگر تهدیدی‌را که‌ازجانب‌عمال‌امپریالیسم و بازماندگان جنایت پیشهٔ استبداد ، متوجه انقلاب ایران است، به صورتی برجسته پیش چشم همگان قرار داد.

قصد دشمنان‌ملت‌ایران ازاین‌اعمال نفرت انگیز آشکار است ؛

میخواهند با ایجاد خوف‌وهراس و بدگمانی، در صفوف مبارزان جدائی بیندازند، بی‌اعتمادی و سوء ظن را شدت بخشند و کار رابه مرحلهٔ درگیری نیروهای انقلاب برسانند. باید هشیار بود و در دامی که دشمن گسترده است، نیفتاد. قوت و قدرت انقلاب در اتحاد

بقیه در صفحه ۶

نگاهی به تاریخچهٔ جنبش غیر متعهدها

ترجمه : ه. انوشه

در صفحه ۲

ا. پویا

نگاهی به دوافسانه در اقتصاد بورژوایی جدید

درسال‌های اخیر، اقتصاد دانان وجامعه شناسان بورژوا در برخی‌کشورها، بویژه درایالات متحده، مروج این‌عقیده بوده‌اندکه سرمایه‌داری درسده‌ی بیستم «تغییریافته» وسرمایه‌داری نوین باآنچه‌که آدام‌اسمیت وکارل‌مارکس آنرابررسی کردند تفاوت اساسی دارد. آنها دربارهٔ انقلاب سرمایه‌داری سخن می‌گویند، انقلابی‌که‌بنظربرخی پیش‌ازاین بوقوع‌پیوسته وبنظربرخی دیگردرحال نضج‌است، وسرشت سرمایه‌داری رادگرگون ساخته است.

دردوران ما «سرمایه‌داری پنهان‌داشتن سرشت استعمارگرانه وتجاوزکارانه خود، به ماست‌مالی‌های تئوریك («سرمایه‌داری مردمی»، «دولت رفاه بخش»، «جامعه‌مرفه» وغیره) متوسل شده است.»

اما، سرمایه‌داری نوین درواقع فاقد چنین خصایصی است. دردوره‌ی بحران عمومی سرمایه‌داری، تضاداساسی این نظام، که تضادمیان خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه است، حتی بسیارحادترشده، فاصله میان‌ثروت‌های افسانه‌ای دریك قطب جامعه وفقردرقطب دیگرافزایش یافته است.

تشدید تمامی تضادهای سرمایه‌داری در دوره‌ی بحران عمومی آن ستایش بنیادهایی ازسرمایه‌داری چون مالکیت خصوصی برابزارهای تولید وتقسیم جامعه به طبقات آشتی‌ناپذیر را فوق‌العاده مشکل ساخته است. بنابراین، اقتصاددانان بورژوا، مجبورشده‌اندکه دائماً ادعاکنندکه مالکیت ازشکل خصوصی به شکل جمعی تغییریافته وتمایزطبقاتی ازمیان رفته است.

محتوای اصلی نظریه‌های «تغییرسرمایه‌داری» پرده‌کشیدن برروی‌بحران عمومی سرمایه‌داری، پنهان کردن سلطه‌ی انحصارات، و افترازدن به‌کشورهای سوسیالیستی است.

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

نگاهی به تاریخچهٔ...

کشورهای آسیا وآفریقا در دوران ماقبل استعمار، روابط بسیار نزدیك اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بایکدیگر داشتند. این امر به‌رشد اقتصاد آنها کمك کرده موجب غنی‌شدن متقابل فرهنگهای قدیمی میشد، بنابراین تصادفی نبود اگر اولین عمل استعمارگران اروپایی ــ پرتقالی‌ها ــ که در اقیانوس هند ظاهر شدند، گسستن خشونت آمیز این روابط دیرینه می‌بود. بی‌شك این عمل به‌رکود اقتصادی و فرهنگی بسیاری از کشورها وملل، بخصوصی درمورد مردمان شرق آفریقا، انجامید. تاریخدان وسیاستمدار مشهورهندی، «کاوالام پانیکار»، این پنج قرن استعمار غرب درآسیا وآفریقا را بطور تمثیلی، دوران « واسکودوگاما » نامید'

در اوایل قرن بیستم قسمتهای پهناوری از آسیا و آفریقا تحت انقیاد هلندی‌ها، فرانسوی‌ها ، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها، آمریکائی‌ها وژاپنی‌ها، که بدنبال پرتقالیها آمدند، درآمد. باتبدیل این قسمتهای پهناور به مستعمره‌ها و نیم مستعمره های خود، این استعمارگران به سنتهای واسکودوگاما و فاتح خون‌آشام پرتقالی آنونسودالبوکرك ، کاملا وفادار ماندند. آنها به هرطریقی از ارتباطات فرهنگی واقتصادی«مستعمراتشان» جلوگیری کرده‌با تنظیم برنامه‌های‌سبعانه‌ای، این مستعمرات را مجبورکردند تا قیمومیت قدرتها اروپایی را بپذیرند.

سیاست منفردکردن کشورهای شرق از یکدیگر توسط اعمال سیاستهایی در مورد کشتی‌رانی، راه‌آهن وسپس‌خطوط‌هوایی‌وهمچنین ارتباطات‌تلفنی‌وتلگرافی، تشدیدگردید. بطوریکه تا همین اواخر ارتباط تلفنی بین بیروت که تحت نفوذ فرانسه‌بودوقبرس که‌تحت سلطهٔ انگلیسیها بود، ازطریق‌لندن وپاریس برقرارمیشد، واین امرعلیرغم این‌حقیقت که درهوای صاف، از بیروت میتوان قبرس را دید. تمام اینها نه‌تنها به‌رشد اقتصادی‌کشور ـ های شرق لطمه میزد. بلکه از بوجود آمدن‌یك‌جبههٔ ضدامپریالیستی‌جلوگیری میکرد. این درحقیقت همان سیاستی بود که به«تفرقه بیاندازوحکومت کن»معروف شد.

پیروزی‌انقلاب‌اکتبروشروع بحران سیستم مستعمراتی امپریالیسم ، تا حد بسیار زیادی به تقویت همبستگی ملل شرق‌که برای استقلال خود بپاخواسته بودند، کمك‌نمود. میهن پرستان واقعی آسیا وآفریقادیدند که‌لازم‌است مساعیشان رابطورمشترك علیه استعمارگران بکار برند. لزوم وامکان این امر بویژه پس از جنگ جهانی دوم با افزایش تعداد کشورهای استقلال یافته، بیش از پیش محسوس گردید.

سیاست‌اردوگاه امپریالیسم،حملاتش برعلیه‌موافقتنامه‌های‌ژنو، ادامهٔ جنگهای استعماری (بخصوص‌درالجزایر ومالزی) وحمایت وسیعی که‌ازمهاجمان صهیونیست دراسرائیل میکرد، خلقها و دول‌آسیا و آفریقا را مجبور ساخت تا بیشتر مراقب‌بوده در جهت تقویت اتحاد آسیا. آفریقاکوشش‌کنند. چنین‌بحثهایی‌دراین زمینه قبلانیز انجام‌گرفته بود، ولی‌اینك موقعیت ایجاب میکرد که اقدامات دول شرقی جدی‌تر باشد .

در آذرماه ۱۳۳۲، سوکارنو رئیس جمهور اندونزی مسئله تشکیل‌کنفرانس سران دول‌کشورهای‌مستقل آسیاوآفریقا راباجمعی از سفرای‌کشورهای آسیایی مطرح ساخت. سال‌بعد پیشنهاد در سطح نخست وزیران پنج‌کشور جنوب وجنوب شرقی آسیا در کلمبو (سیلان) مطرح‌شد، درشهریور ۱۳۳۳ درنتیجهٔ مذاکراتی که‌بین نخست وزیراندونزی و نهرو در دهلی‌انجام شد،تصمیم‌گرفته شدتامقدمات کنفرانس آسیا ــ آفریقا درگردهمایی

افغانستان: آغاز یك زندگی جدید

یکسال ازپیروزی انقلاب ملی ودموکراتیك افغانستان سپری شده است. تاریخ افغانستان به فرجام زمان‌ها بازمی‌گردد. خلق افغانستان بارها ناچارشده است، برای دفاع ازآزادی و استقلال خود سلاح بکف گیرد. ۶۰ سال‌پیش‌خلق افغان‌که ازسومین نبرد با انگلیسی‌ها سرافرازبیرون‌آمده بود، به وابستگی استعماری پایان داد. با اینهمه، این‌کشور تاانقلاب‌آوریل ۱۹۷۸ امکان‌بهره‌گیری ازثمرات استقلال نوپدید را بدست نیاورد. درحقیقت، طی پنجاه سال اخیرسلسلهٔ مستبد نادرکه برای توده‌های زحمتکش تنها فقر ومحرومیت به ارمغان می‌آورد، مانع ازگسترش اقتصادی و اجتماعی‌کشوربود. افغانستان‌سلطنتی‌که درخواب‌رخوت آمیز فرورفته بود، بیش ازپیش ازبقیهٔ جهان‌عقب می‌ماند.

در ۱۹۷۳ رژیم سلطنتی با یك کوتای نظامی‌واژگون‌شدونخبگان‌اشرافی به رهبری محمد داودخان‌که از خویشان نزدیك شاه سابق بود، به قدرت‌رسیدند. این رهبران که بطور اساسی نمایندهٔ منافع بورژوازی بزرگ وکوچك ونمایندهٔ قشرهای متنفذ زمینداران بزرگ و روحانیون وابسته به آنها بودند، چون اسلاف‌خودقادرنبودندمسایل رشد سیاسی واجتماعی ــ اقتصادی‌کشور را حل وفصل نمایند.

همه اصلاحاتی‌که به مردم وعده داده شده بود، مخصوصاً اصلاحات ارضی که برای افغانستان جنبهٔ حیاتی داشت،عملابه مرحلهٔ‌عمل درنیامد. رشدنیروهای مولده مانندگذشته بعلت چیرگی روابط فئودالی ونیمه فئودالی متوقف مانده‌بود. درآمد ملی در۱۹۷۳ نسبت به هرفردکمتر از۱۰۰دلاربود.واین بگفتهٔ‌کارشناسان سازمان ملل متحد تأیید می‌کندکه افغانستان در ردیف عقب مانده‌ترین‌کشورهای جهان قراردارد. درکشورتنها۸۰۰ پزشك و۷۵ موسسه مراقبت پزشکی برای۱۸ میلیون جمعیت وجود داشت۹۰ در صد اهالی بیسواد بودند. قرضهٔ خارجی‌مدام‌در تزاید بود.

دردورهٔ ۱۹۷۳ ــ ۱۹۷۸ در رشد صنایع‌که ۱۲ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌دادکمترین پیشرفت اساسی حاصل نگردید. درکشور تنها۲۰۰ کارخانه اعم ازپارچه بافی وصنایع غذایی وجود داشت. در این کارخانه‌ها کمی بیش از ۵۰ هزارکارگرمشغول کاربودندکه ۴۰ هزارنفر آنها در مؤسسات دولتی کارمی‌کردند.

۱۹۷۶، افغانستان ۳ میلیارد مکعب گازطبیعی، ۱۰ هزارتن‌نفت، ۱۴۵ هزارتن زغال سنگ‌تولید نمود.در این‌سال تولید این‌کشور در رشتهٔ سیمان‌به۱۶۶ هزارتن، کود شیمیایی به ۶۲۵۰۰ تن، قند به ۱۳۶۰۰ تن، پارچهٔ نخی به ۶۶/۳ میلیون متر وپارچهٔ پشمی به ۴۶۰ هزارمترمیرسید.

درسال‌های‌حکومت **داود** نابرابری‌های اجتماعی فزونی یافت. دولت‌بطور منظم به محدود نمودن حقوق وآزادی‌های دمکراتیك می‌پرداخت و تظاهرات و اعتصابات را ممنوع کرده بود. همهٔ احزاب بجز حزب دولتی انقلاب ملی غیر قانونی بودند. در یك چنین اوضاع و احوالی رژیم جزبرانگیختن نارضایتی مردم‌کاری‌انجام‌نمیداد . این نارضایتی‌سرانجام به انفجار انقلابی انجامید.

درآوریل۱۹۷۸ ، انقلاب دمکراتیك ملی با دخالت ارتش افغان که از حمایت وسیع توده‌های مردم برخوردار بود، به پیروزی رسید. حزب دمکراتیك خلق افغانستان‌که این انقلاب را رهبری نمود، بنابر تعریف خاص خود «حزب طبقه‌کارگر» است.

حزب دمکراتیك خلق افغانستان در اول ژانویهٔ ۱۹۶۵ درپی برگزاری یك‌کنگرهٔ مخفی درکابل تأسیس شد. این حزب قشرهای‌پیشگام‌کارگران، نظامیان میهن‌پرست، بخش دموکراتیك زحمتکشان دستگاه دولتی و روشنفکران را در صفوف‌خود متشکل ساخت . نمایندگان حزب درکودتای ژوییه ۱۹۷۳ فعالانه شرکت داشتند. حزب دمکراتیك خلق افغانستان در آنموقع پشتیبانی خود را نسبت به‌رژیم جمهوری اعلام نمود. با وجود این، دولت موضع سختی در برابر فعالیت نیروهای‌پیشرو افغان درپیش‌گرفت وآنها را از دخالت در زندگی‌سیاسی کشور باز می‌داشت. حزب دمکراتیك خلق افغانستان ناچار شددر موضع‌مخالف قرار گیرد و به‌فعالیت مخفی بازگردد . حزب با وجود فعالیت در شرایط دشوار موفق شد نفوذش را در میان توده‌های خلق و ارتش‌گسترش دهد. این فعالیت درکامیابی‌انقلاب دمکراتیك‌ملی نقش مهمی‌ایفاء نمود. **نورمحمد ترکی** رجل برجسته اجتماعی افغانستان در زمان تأسیس حزب دبیرکل‌آن بوده‌است.

در جریان انقلاب‌آوریل ۱۹۷۸ یك شورای نظامی انقلاب بوجود آمد. این شورا در نخستین پیام خود خطاب به‌مردم افغان اعلام داشت‌که کشور برای همیشه ازشرخاندان سلطنت‌رهایی یافته و انقلاب واقعی دموکراتیك ملی راآغاز نموده است. در ۲۹ آوریل، شورای نظامی انقلاب تمام قدرت‌را به‌شورای‌انقلاب واگذار نمود. این شورا ارگان عالی قدرت دولتی محسوب می‌شود.

نورمحمد ترکی در ۳۰ آوریل ۱۹۷۸ در نخستین نشست شورای‌انقلاب به‌عنوان رئیس شورا و نخست‌وزیر جمهوری انتخاب گردید. او در نهم ماهمه طی یك پیام رادیویی « خطوط اساسی وظایف و برنامهٔ عمل جمهوری دمکراتیك افغانستان» را اعلام داشت.

دولت از تمامیت ارضی، حاکمیت و استقلال ملی‌کشور و از دستاوردهای انقلاب‌آوریل دفاع می‌نماید و در راه شالوده‌ریزی‌وحدت‌قاطع نیروهای‌ترقیخواه و میهن‌پرست ملی تمام‌کوشش خود را بکار می‌برد.زدودن عقب‌ماندگی‌اقتصادی، ایجاد اقتصاد مستقل ملی،گسترش روند صنعتی شدن، مدرنیزه نمودن‌کشاورزی و بالابردن سطح زندگی مردم از مهمترین وظایف شورای انقلاب است. برای این منظور انجام یکرشته دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی‌ــ اقتصادی زیرین پیش‌بینی‌گردید: اصلاحات ارضی دموکراتیك به‌نفع زحمتکشان‌کشاورزی و با شرکت خودآنان انجام‌گیرد. مناسبات فئودالی و ماقبل فئودالی از میان‌برداشته شود. بخش دولتی در اقتصاد تحکیم‌گردد. زندگی اجتماعی مردمی شود ومساله ملی بصورت دموکراتیك‌حل‌وفصل‌گردد. برنامه ضرورت تقویت ارتش‌وپاکسازی دستگاه دولت را از عناصر ضد انقلاب مورد توجه قرارداد. دربرنامه تضمین حقوقی وآزادی‌های دموکراتیك،تصویب قوانین دموکراتیك و تأمین‌منافع‌سیاسی و اقتصادی‌کارگران، دهقانان، افسران، سربازان، پیشه‌وران، روشنفکران، بازرگانان خرده‌پا و روحانیان مترقی و میهن‌پرست تصریح شده است. تعلیمات ابتدایی اجباری عمومی و رایگان، مبارزه علیه بیسوادی، سودجستن هرچه‌بیشتر ازآموزش متوسطه، عالی و حرفه‌ای مجانی بمنظور پرورش‌کادرهای علمی و فنی، ایجاد سیستم‌کمك پزشکی مجانی به‌اهالی و غیره در برنامه پیش‌بینی شده‌است.

هم‌اکنون برای بهبود وضع قشرهای وسیع اهالی تدابیر مهمی اتخاذ شده است. مبارزه علیه سوداگری وبرقراری نظارت برقیمت محصولات معین غذایی در زمرهٔ این اقدامات‌است. دولت درزمینهٔ یکنواخت نمودن وضع‌کارگران موسسات عمومی وهمچنین یکسان نمودن وضع‌گروهبانان وافسران ارتش باکارمندان ازراه اعطای محصولات غذایی به‌قیمت نازل تدابیرجدی اتخاذ نموده است. کمك‌پزشکی مجانی مدام درگسترش است. اصلاح سیستم قضایی‌کشوربی‌وقفه دنبال می‌شود. دولت‌ازمیان برداشتن بیکاری‌راکه بلیه‌ای اجتماعی است، وظیفهٔ خود قرار داده است.

مثلا وزارت آموزش وپرورش دراین اواخر ۵۰۰۰ نفررا برای‌ریشه‌کن نمودن بیسوادی درروستاها استخدام‌کرده است. بدین منظور اعتبارات مدارس، دبیرستان‌هاوکالج‌ها فوق‌العاده افزایش یافته‌است. درپی این‌اقدامات ۴۰۰ موسسه جدید آموزشی بتازگی افتتاح شده است. برای تسریع درساختن بناهای جدید آموزشی درمناطق مختلف «شنبه‌های توده‌ای» کارداوطلبانه سازمان داده‌شده‌است. درآیندهٔ نزدیك ۵۱۶ مدرسه دیگر تأسیس خواهد شد. بنابه تصمیم دولت یك فرهنگستان علوم پی‌ریزی شدکه انجمن‌ها ومؤسسه‌های‌علمی مجزارا دریك‌جاگرد می‌آورد. این فرهنگستان به مرکزتفکر علمی بدل شده و کارهای مؤسسه‌ها و آزمایشگاه‌های مختلف پژوهش علمی رابه نفع‌گسترش اقتصادملی، دانش‌وفرهنك جهت خواهد داد.

یك برنامهٔ پنج‌ساله جهت‌گسترش‌اقتصادی سال‌های ۱۹۸۳ــ۱۹۷۹ تدارك دیده شده‌که قراراست درسه‌ماههٔ نخست ۱۹۷۹ به مرحلهٔ اجرا درآید. اجرای برنامهٔ دولت‌که هدف آن‌تحقق وظایف انقلاب دمکراتیك ملی است‌بادشواری‌های جدی سیاسی واقتصادی روبرومی‌شود. این‌دشواری درجای نخست به عقب‌ماندگی عمومی، ضعف‌گسترش اقتصاد، پیچیدگی تغییر اساسی مجموع ساختار اقتصادی و اجتماعی ناموزون جامعهٔ افغان، محدودیت منابع درونی، نداشتن‌کادرهای اداری وفنی وغیره مربوط می‌شود.

دولت بملاحظهٔ وجود چنین اوضاع واحوالی درقلمرو اقتصاد تصمیم‌گرفته است درزمینهٔ‌گسترش بخش عمومی اقدام‌نماید، تولید محلی رابشدت تشویق‌کند، درسیستم مالیاتی تجدیدنظر نماید وتجارت داخلی وخارجی راپیشرفت دهد. در عین‌حال توجه زیادی به‌گسترش روابط اقتصادی با سایرکشورها وگرفتن‌کمك اقتصادی ازآنها معطوف‌گردیده است، بی‌آنکه این‌کمك تابع قیدوبندهای سیاسی گردد. کشورهای سوسیالیستی و در رأس آنها اتحاد شوروی همه نوع‌کمك فنی، اقتصادی وفرهنگی را برای نوسازی افغانستان در اختیاراین‌کشورنهاده‌اند.

افغانستان انقلابی جانبدارجدی سیاست‌خارجی مستقل ملی وصلح ودوستی بین ملت‌ها براساس اصول ناوابستگی است. این‌کشوربه عنوان عضوفعال جنبش ناوابستگی علیه امپریالیسم،کلونیالیسم‌وصهیونیسم، تمایزنژادی، آپارتاید، علیه ستم‌وبیدادگری، بخاطرتضمین صلح وتنش‌زدایی بین‌المللی فعالانه مبارزه می‌کند.

دولت افغانستان سیاست صلح‌جدا گانهٔ مصرواسراییل رابرهبری ایالات متحدهٔ امریکا بشدت محکوم می‌کند. این‌دولت عقیده داردکه اسراییل باید نیروهای خود را ازسرزمین‌های اشغالی اعراب بیرون ببرد وحقوق مردم مبارز فلسطین‌در ایجادکشورمستقل‌ملی تضمین‌گردد. افغانستان‌بطورفعال‌درراه محوقطعی‌کلونیالیسم ونژادپرستی درهمه‌اشکال ونمودهای آن مبارزه می‌کند وپشتیبان جدی مبارزهٔ مردم زیمبابوه، نامیبیا وآفریقای جنوبی درراه آزادی واستقلال ملی است.

ارتجاع‌افغانستان‌که درخدمت‌فئودالیسم وسرمایه‌داران وابسته به‌امپریالیسم قرار دارد، بشدت از اصلاحات عمیق اجتماعی، دادن زمین رایگان بدهقانان، ریشه‌کن‌کردن بیسوادی، تأمین بهداشت عمومی ورایگان، آموزش‌عمومی ومجانی، تأمین حقوق فردی واجتماعی مردم ستمدیدهٔ افغان نگران است وازاین‌رودرزیر پوشش‌های عوامفریبانه برای بازگشت دیکتاتوری واسارت مردم به‌تحریك‌وفتنه‌ــ انگیزی پرداخته است . امانا چنانکه آزمون‌های تاریخی همهٔ انقلاب‌های پیروزمند نشان می‌دهد، این آخرین تلاش‌ارتجاع وابسته به امپریالیسم دربرابر ارادهٔ تودهٔ میلیونی افغان آزاد ومستقل ناکام خواهد ماند وانقلاب راه پیشرفت رابسوی آزادی وبرابری‌کامل خواهدگشود.

جدیدی تحت عنوان گردهمایی «دول کلمبو» انجام گیرد. این گردهم‌آیی در ۶ــ۸ دی ۱۳۳۳ در بوگور(اندونزی) انجام‌گرفت ومتفقاً تصمیم‌گرفته شد تا کنفرانسی در باندونگ تشکیل‌گردد .

هدف کنفراس‌باندونگ‌مطرح‌کردن مراحل همکاری بین‌کشورهای آسیا و آفریقا و مطالعه مسائل خاص خلقهای آنجا ازجمله استقلال‌ملی‌ومبارزه برعلیه نژادپرستی واستعمار بود. همچنین توجه خاصی به مبارزهٔ دول نواستقلال دو قاره در راه صلح جهانی شده بود. جالب‌توجه است‌که بیست‌واندسال‌پیش برپاکنندگان کنفراس باندونگ نه تنها به سرنوشت کشورهای خود ، بلکه به تأثیر آنها در صلح جهانی اهمیت میدادند. این مسئله بعدها با افزون شدن تأثیر جنبش غیر متعهدها، اهمیت بیشتری پیداکرد.

درگردهم‌آیی«بوگور» بحثهای‌داغی پیرامون‌کشورهای دعوت شونده به کنفراس‌درگرفت. پیشنهاد دعوت‌اسرائیل مطرح شد، ولی از طرف اکثر شرکت‌ـ کنندگان با مخالفت شدید روبروگشت بنابراین اسرائیل ازطرف برپاکنندگان کنفراس باندونگ ازجامعه‌آسیاــ‌آفریقا خارج‌گردید. واین‌هیجده‌ماه قبل‌ازحمله سه‌جانبهٔ اسرائیل ـ انگلیس ـ فرانسه به مصر وبیست‌سال قبل ازآن‌بودکه‌یونسکو اسرائیل رااز «منطقه آسیا» خارج‌اعلام کند. این‌امر در حقیقت شروع انفراد بین‌المللی اسرائیل بود.

درخاتمهٔ‌جلسه، از۲۹ کشورآسیایی وآفریقائی برای شرکت در کنفراس باندونگ دعوت بعمل‌آید.

معهذا این عمل نمیتوانست ازطرف امپریالیستها بدون توجه باقی بماند . امپریالیستها حاضر بودند هرکاری بکنند تا جلوی تشکیل این‌کنفراس گرفته‌شود. ویا اگر نتوانند جلوی آنرا بگیرند . لااقل ازتیزی حملهٔ ضدامپریالیستی آن بکاهند. درهمین زمان بود که کشورهای متحد آمریکا پیمان متقابلی با رژیم «چان‌کای‌چك» امضا نمود. کمی پس‌ازآن آیزنهاور ازکنگره اجازه یافت تا از نیروهای نظامی آمریکا برای «دفاع» از تایوان استفاده‌کند. درهمان موقع، یعنی ۵ اسفند ۱۳۳۳، پیمان نظامی بغداد توسط عراق وترکیه وباهمکاری فعالانهٔ انگلیس و آمریکا امضا شد . در همان ماه اسرائیل با پشتبانی اربابان غربی خود به شهر غزهٔ مصرحمله‌ور شد.

در چنین اوضاع بحرانی، جامعهٔ آسیا ــ آفریقا کوشش خود را برای تشکیل کنفرانس باندوگ دوچندان نمود. جواهرلعل نهرو در این مورد نقش بسیارحساس وتعیین‌کننده‌ای ایفا نمود. او از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز برای شکل دادن‌به سیاست غیر متعهدها استفاده نمود. او این پنج اصل را به دلیل شباهتشان به‌اصول‌آیین بودا، «پنج شیلا» نامید. این‌اصول‌عبارت بودند از:

۱ــ احترام متقابل‌به تمامیت‌ارضی وحاکمیت ملی

۲ ــ دست نزدن به تهاجم

بقیه در صفحه ۶

بقیه از صفحه ۱

دموکراسی ایران ...

پایه‌های اقتصادکشور از هرسو دچار تـزلزل گشت. بحران سراسر جامعه را فراگرفت. عجز حکومت دست نشاندهٔ بیگـانه در ادارهٔ کشور برهمگـان آشکار شد. تـورم، تعمیم فساد و غـارتگری، از هم‌پاشیدگی کشاورزی‌ودامداری، اخلال عمدی در توزیع‌ضروری‌ترین کالاها به‌منظوراحتکاروبالابردن‌قیمت‌ها، گرانی‌وکمبودفاحش مسکن، کاهش‌حجم سرمایه‌گذاری براثر سقوط ارزش دلار، افزایش بیکاری ویك‌رشته‌عوامل‌دیگر آنچنان‌نارضایی همگانی‌رابرانگیخت‌که زمینهٔ عینی جنبشی گسترده برای دفع‌شر استبداد وقطع نفوذ امپریالیسم فراهم شد. فعالیت روشنگری و اعتراض روزبه روز شدت یـافت. نیروهای پیوسته بیشتری به‌صف‌مخالفان پیوستند. روحانیان مبارز، به رهبری حضرت امام خمینی، باتکیه برعواطف دینی مردم وبـا زنده‌کردن سنت‌های‌جانبازی شیعه درطی قرنها، موفق‌شدند قشرهای وسیع زحمتکشان وکسبهٔ بـازار و بخشی از روشنفکـران و دانشجویان را به‌میدان بکشانند. وچنین بودکه اسلام،درتـوجهش به دموکراسی و استقلال، ودروعده‌ای که برای رفع هرگونـه ستم می‌داد و حمایت خودرا ازمستضعفان (رنجبران و استثمار شدگان) اعلام می‌کرد، دریکی دوسالهٔ اخیر پرچم مبارزهٔ سراسری ملت ما گشت. وباز چنین بودکه‌افراد وگروه‌ها واحزاب دارای گرایشهای سیاسی غیرمذهبی، برای حفظ وحدت‌کلمه وبه‌ضرورت وحدت عمل، که اگرهم درسطح رهبران پذیرفته نشده بود با درآمیختن خـون فرزندان ایران درمیدان مبارزه صورت می‌گرفت، خواه ناخواه در همین مسیروزیر همین پرچم قرار گرفتند. اما شرط ضمنی،همیشه وفاداری به‌دواصل دموکراسی و استقلال بوده است، به اضافهٔ رفـع هرگونه ستم وسعی در ارتقای زحمتکشان به مقام شایستهٔ انسانی از راه بهبود معیشت ودسترسی به دانش وفرهنك.

امروزهم، پس از سرنگونی استبداد که باکوشش وجانبازی همهٔ قشرها وطبقات دموکراتیك ایران صورت گرفت، شـرط همان است. آنچه‌مردم‌درسایهٔ‌استقلال‌وتمامیت‌ارضی‌کشورمی‌خواهند،استقرار یك‌نظام‌دموکراسی‌واقعی،یك دموکراسی عام، درایران است‌که به‌همهٔ مردم،بی هیچگونه تبعیض،امکان‌دهد تادر ادارهٔ جامعه وتأمین نظمی عادلانه شرکت جویند. در چنین نظام دموکـراسی، مـردم، خواه باشرکت مستقیم‌شان‌در اجتماعات ودرنهادهای بنیادی مانندشوراها وانجمن‌های پایه، خواه باانتخاب نمایندگان مسئول و قابل عـزل (درصورت‌انحراف) برای شرکت درنهادهای عالی‌تر، ازجمله‌مجلس شورا، در ادارهٔ کشور سهیم‌اند وخواست‌ها وآراءشان در تصمیم‌هـا ورهنمودها منعکس می‌شود. بااین همه، آنچه حکومت می‌کندارادهٔ اکثریت است. ارادهٔ اکثریت باید بتواند درآزادی وبرابری بیان شود. زیرا اگرچنین نباشد، دیگر دموکراسی نیست، استبداداست؛ استبداد فردی، یااستبداد گروهی وطبقاتی.

لازمهٔ دموکراسی تضمین آزادی وبرابری حقوق همهٔ‌قشرها وطبقات مردم است، از زن ومرد، صرفنظر ازملیت وزبان ومذهب واعتقادات فلسفی وسیاسی وغیره؛ صرف‌نظر از موقعیت اجتماعـی ومقام ومعلومات وثروت وهرچیزکه ممکن است امتیاز فرد برفرد شمرده شود وبهانهٔ تبعیض گردد.

اصول‌آزادی وبرابری‌حقوق مردم درقانون اساسی به‌صورتی مدون اعلام می‌شود، اما تحقق این‌اصول درگرو اراده و عمل خود مردم‌است و نهادهایی که‌برای اعمال‌حاکمیت خودبه وجودمی‌آورند. با این‌همه، درایران، نیروی‌عادت ومیراث شوم قرنهاخودکامگی تا مدتها دموکراسی را آسیب‌پذیر نگه خواهد داشت. ازآن‌گذشته، با وجود طبقات‌استثمارگروکارگزاران‌آن، وسوسهٔ استفاده از زر وزور برای اغفال مردم وتحریف ارادهٔ اکثریت‌یا ممانعت ازبروزوظهور آن نیز هست. بـراین خطـر نمـی تـوان چشم بست. آزادی و دموکراسی بـه همان‌اندازه نیاز به نگهبانی و حراست داردکه استقلال وتمامیت ارضی‌کشور. باید آمادهٔ دفاع ازآن بود. هم‌به صورت فردی، هم بـه صورت جمعی. ازاین حیث، نهادهای پایه‌ای دموکراسی، مانند شوراها، انجمن‌ها وکمیته‌هـا ـ اگراختیار لازم داشته باشند یابه خود بدهنـد ـ می‌توانند وزنـهٔ بسیار مؤثری باشند ودرلحظات بحرانی، درصورت دستبرد به‌آزادی ودموکراسی، مردم رابرای مقاومت بسیج وتجهیز کنند.

دموکراسی هرگاه به‌درستی درواقعیت زندگی مـا بنشیند، یعنی اگرنظام دموکراسی ایران براستی مظهر حاکمیت مـردم و مبین ارادهٔ اکثریت باشد، باید انتظارداشت‌که روزی‌رهبری‌جامعه را نمایندگان ائتلاف طبقات زحمتکش ومولدکشوردردست‌بگیرند. زیرا درست همین طبقـات وقشرهای حول‌وحوش آن هستندکه در مجموع اکثریت‌قاطع جمعیت‌کشوررا تشکیل می‌دهند. دراین‌صورت بهترین محك اصالت دمـوکراسی ایران ـ که قانون اساسی‌آن‌قرار است درآینده‌ای نزدیك بوسیلهٔ مجلس مؤسسـان تدوین شود ـ آن خواهد بودکه تاچه‌اندازه برای رشدآگـاهی اجتمـاعی وسیـاسی زحمتکشان وارتقای سطح مهارت‌فنی ودانش‌عمومی وفرهنك آنان پیش‌بینی‌های لازم راخواهدکرد وآن‌همه‌رادرعمل به اجرا خواهد گذاشت. واین‌البته باتامین‌رفاه شایسته ومعقول‌زحمتکشان ازطریق اشتغال به‌کاربا مزدکافی، تأمین بیمه وبهداشت وفرهنك رایگان، و گسترش شبکهٔ‌کتابخانه‌ها وسینماها ومجالس سخنرانی وغیره‌ملازمه خواهد داشت. ازاین‌طریق، وبا تضمین آزادی زحمتکشان در بیان عقاید وتبلیغ‌آرمانها ودرتشکیل سازمانهای صنفی و سیاسی خویش است‌که دموکراسی در ایـران صـورت واقعیت خـواهد پذیرفت. دموکراسی باید به زحمتکشان یاری‌دهد تـا آمادهٔ قبول مسئولیت اجتماعی وتاریخی خودگردند.

بقیه‌از شماره پیش

برگردان از: ب . کیوان

۴
مسائل صنعتی شدن کشورهای در حال رشد

درمرحلهٔ کنونی‌رشدمستقل‌اقتصادی، ترکیب فزایندهٔ صنایع سبك با پی ریزی صنایع‌ساختمانی، انرژی‌وشبکه‌حمل‌ونقل از دیدگاههای مختلف برای بسیاری از کشورهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین مناسب ومفیداست. صنایع‌سبك نه‌بیکباره مستلزم سرمایه‌گذاری‌های کلان است و نه این که به وجود تعداد زیادی نیروی کارآموزش یافته درسطح‌عالی نیاز دارد، معمولا، مدت زمان استهلاك سرمایه‌ها در آن ناچیزوسود بخشی زیاد است. درعین حال صنایع سبك امکان می‌دهدکه اهمیت بسیاری از کالاهای پرمصرف کاهش یابد واز این راه ارزهای خارجی صرفه‌جویی شود واین ارزها تنها برای پیچیده‌ترین کالاها وبدست آوردن اطلاعات علمی-فنی ازخارج اختصاص یابد. گسترش همزمان صنایع سبك وغذایی به‌پیشرفت تولیدکالا برای مصرف داخلی‌کمك می‌کند. سطح فنی بالنسبه پائین موسسه‌های صنایع‌سبك نشان می‌دهدکه آنها به‌نیروی‌کار زیادی نیازدارند وبنابراین، به افزایش اشتغال یاری می‌رسانند. گسترش صنایع سبك و شاخه‌های پیوسته باتوسعهٔ بازار داخلی، انباشت وشکل‌بندی کادرهای لازم برای پیشرفت‌آتی‌کشور ملازمه دارد.

برای‌اکثریت عظیم‌کشورهای‌نوپای رهایی یافته، معقولانه‌ترین روش‌درمسأله صنعتی شدن گزینش‌گروهی ازشاخه‌های کلیدی اساسی، توجه به ساختار ازحیث تکوین تاریخی، توجه به اقتصادوامکانات بالقوهٔ‌آنها وهمچنین درنظرگرفتن‌تقسیم موجودکار وگرایش به‌گسترش آن است.

طبیعتاً، یکی‌ازعوامل‌ابتدایی‌تعیین‌کننده برای زمینه‌چینی این مسأله در مرحلهٔ نخست، تحلیل امکانات استفاده از منابع طبیعی موجود (وبالقوه) است. ازاین‌رو، برای‌کشورهایی که تولیدکننده بزرك نفت‌اند، ایجاد کمپلکس اقتصادی برپایهٔ پتروشیمی بسیارسودمند است و این‌امرامکان می‌دهدکه به‌سرعت به‌جذب دستاوردهای‌پیشرفت علمی ـ فنی بپردازند وازفواید این روند دربازارجهانی بهره گیرند. البته، عامل مورد بحث بنابر قاعده کلی تنها در مرحله‌های آغازین گسترش می‌تواندتعیین‌کننده باشد.سپس عوامل پابرجای پیشرفت‌صنعتی،مخصوصاً تاثیروپیوستگی متقابل‌در بطن‌کمپلکس اقتصادی و همچنین امپراتیف‌های بازار جهانی است‌که نقش بیش‌ازپیش مهم‌ایفاء می‌کند.

بدین طریق ملاحظه می‌شودکـه در نتیجهٔ تفاوت عوامل عینی و ذهنی تعداد زیادی از متغیرهای بسیار متفـاوت در زمینهٔ روش و فرمول‌بنـدی استراتژی مرحله‌های‌آغازین صنعتی شدن‌کشورهای مختلف آسیا، افریقا وامریکای‌لاتین‌که ازحیث اقتصادی عقب مانده‌اند، پدیدار می‌گردد. برای برخی کشورهـا تمرکز کوشش‌ها در برپایی زیرساخت وگسترش شاخه‌های موجود صادرات وبهبود تولید آنها به منظوریاری‌کردن به انباشت می تواند بسیارمعقولانه جلوه نماید. برای برخی دیگرتقویت‌گسترش صنایع‌سبك و تولیدکوچك به منظورافزایش اشتغال و انباشت می‌تواند بسیارمناسب‌باشد. برخی ازکشورهاهم ضمن پیشرفت دادن چندین شاخه باتوجه به‌منابع مواداولیهٔ موجود، تجربه و ظرفیت بازار که برای انباشت وسایل‌لازم وپرورش‌کادرها جهت نوسازی آتی مجموع‌اقتصاد ملی بسیارمناسب‌اند، خواهندتوانست به‌گسترش‌خود بپردازند.

تعیین‌معقولانه‌ترین‌خط‌مشی پایاپای گسترش و ترکیب شاخه هـای مختلف، استقراربهترین تناسب بین حلقه‌زنجیره‌های اصلی اقتصاد ملی، مسأله بسیـار پیچیده‌ای است‌که بررسی ومطالعهٔ‌عوامل متعددی را ایجـاب می‌کند. درعمل، در جریان‌تخریب‌ساختاراقتصادی‌واستعماری، پیوسته عدم تناسب‌هایی رخ می نماید که روی سراسرروند بازتولید اثرنامطلوب دارد وآهنگ‌های عمومی رشداقتصادی‌را ترمزمی‌کند. یکی ازجدی‌ترین‌نشانه‌های این پدیده پیشرفت سریع ظرفیت سـای تولید در مجموع اقتصاد ملی به ویژه در صنعت است‌که به‌طورناکافی مورد استفاده قرارمی‌گیرد.

استفادهٔ ناکافی از وسایل تولید در کشورهای در حال رشد به علت‌های بس گوناگونی ارتبـاط دارد. این علت‌ها عبارتنداز: فقدان مـواداولیه وسوختی، کمبود ارزهای‌خارجی، نبودن نیروی‌کار آموزش یافته و محدودیت بازار داخلی البته، در همه حالت‌ها این واقعیات به روشنی نشان می‌دهندکـه صنعتی شـدن تنها روند آفرینش مؤسسه‌هـای صنعتی نیست، بلکه مساله شکل بندی مکانیسم مدیریت معقولانهٔ اقتصادی درعالی‌ترین درجه‌است. این‌روند باتغییراساسی‌سراسر ساختاراجتماعی ـ اقتصادی جامعه‌پیوند نزدیك دارد.

صنعتی شدن کشورهایی‌که از حیث اقتصادی عقب مانده‌اند، ضرورتـاً روند طولانی و پیچیده‌ای را دربر می گیردکه دگرگونی منطقی ومتناسب باهدف گزیدهٔ اقتصادی‌را پرهیز ناپذیرمی‌سازد. بنابراین، صنعتی‌شدن متناسب ناگزیر تحکیم وتقویت نظارت مؤثردولت‌در اقتصاد ملی،مدیریت همواره گسترده‌تر روندهای اقتصادی و توسعهٔ اساس رهبری طبق نقشه درتمـام شئون اقتصادی واجتماعی حیات‌کشوررا ایجاب می‌کند.

کامیابی‌هـای گسترش اجتمـاعی ـ اقتصادی و به ویژه صنعتی‌شدن در مقیاس وسیعی به‌مشارکت‌آگاهانهٔ توده‌های‌وسیع مردم در امر پیشرفت اجتمـاعی بستگی دارد. میراث شوم استعمـار، سطح نازل نیروهای‌مولده، کمبود شدید منابع مادی وبه‌طورکلی همهٔ این‌ها به‌مشارکت فعال توده‌های مـردم درگسترش اقتصاد ملی، برخورد آگاهانه آنها با مشکلاتی‌که در برابرکشور قد علم می‌کند وعزم‌شان در فعالیت آگاهانه و احساس فداکاری در غلبه‌بر عقب ماندگی اقتصادی کشورشان اهمیت ویژه‌ای می‌بخشد. بدون آن حل بسیاری ازحادترین مسایل ناممکن وبه مـرحلهٔ عمل درآوردن شرطهای عمدهٔ گسترش‌تولید غیرقابل درك است.مجموع پیوندهـای اجتماعـی درکشورهایی کـه سمت‌گیـری سرمایه‌داری دارند، چـون استعمار انسان از انسان ، شـکار سود ، نابرابری اجتماعی ـ اقتصادی پایه‌های مشارکت‌فعال‌آگاهانه مردم رادر پیشرفت اقتصادی سست می‌سازد.

چنانکه‌ملاحظه‌می‌شود،مسأله‌تغییرات ژرف دمکراتیك هم در قلمرو اجتماعی که بتواند توده‌های وسیع‌مردم را دریك فعالیت آگاهانه برای پیشرفت اقتصادی

بقیه در صفحه ۶

بقیه از صفحه ۱

جشن اول ماه‌مه ...

مختلف‌کارگری نشان می‌دهدکه علی‌رغم تعلقات سیاسی‌ومذهبی متفاوت، مطالبات تمامی‌آنها در اصل یکی است ازجمله،

تقویت همبستگی‌کارگران ایـران و جهان، اعـلام‌آمادگی بـرای شرکت در نوسازی جامعه، تغییر قـانون‌کار به‌سود کارگران، مطالبه مسکن مناسب، تأمین کار برای‌کارگران بیکار، دستمزد مساوی برای‌کار مساوی زن‌ومـرد، حق‌اعتصاب برای‌کارگران، آزادی‌فعالیت‌های‌سندیکایی، شرکت در اداره امور مؤسسات اقتصادی شرکت نمایندگان‌کارگـران در تدوین قانون اساسی جدید، ملی‌کردن مؤسسات اقتصادی وابسته به رژیم سابق، مبارزه‌با امپریالیسم و غیره.

دست‌یابی به‌این خواسته‌ها پیروزی عظیمی است‌که طبقه کارگر راکه یکی از ارکان مهم‌زندگی اجتماعی است درایفای نقش‌خود درجهت نوسازی کشور،حراست از دست آوردهای انقـلاب و تـأمین آزادیهای دموکراتیك ودرنتیجه اعتلای اقتصادی وفرهنگی مملکت، کمك‌می‌کند. درواقع باتوجه به اهمیت این نقش بوده است که احزاب و گـروههای سیاسی و افرادملت درجشن‌کارگران وزحمتکشان شرکت کردند. بنابراین حمایت‌گروه‌های سیاسی ازکارگران بایددرجهت کمك به‌تشکل‌وهمبستگی بیشتر آنهادرچارچوب سندیکاها باشد. بدیهی است سندیکاها از افرادی ترکیب‌می‌شود که‌طرفدار مسلك‌های گوناگون سیاسی هستند. باید سعی کرد که این تفاوت اعتقاد سیاسی در کار سندیکایی دخالت داده نشود وکارگـران بامشرب‌های سیاسی مختلف‌درجهت‌حصول خواسته‌های‌صنفی وسیاسی مشترك، فعالیتی متحد داشته باشند. امید است باتوجه به این مهم درسال آینده بافرصت وفراغتی که جهت تدارك جشن اول ماه‌مه خواهد بود، شاهد تظاهرات یکپارچه کارگران درسراسر ایران درصف واحد باشیم.

ما برانکای هوش و آگاهی کارگران وزحمتکشان ایران آرزوداریم کـه این طبقه بالنده به‌موفقیت‌هـای بیشتری در زمینه تشکل سندیکایی، از کارخانه تـا وسیع‌ترین سطح کشور، نائل آیـد. ودر موضع شایسته خـود، درصف نیروهای آزادیخواه ومترقی،در بازسازی اقتصادی وحفظ استقلال کشور وپاسداری وپیشبرد انقلاب گام بردارد.

محمد خلیلی

تخم مرغ‌ها

تقریباً یکساعت است که در کنار لانه کشیك می‌دهم. شاید مادر اشتباه کرده است؟ اما نه، دیروز که تخم نکردند، پس امروز باید بکنند. هی این پا و آن پا می‌کنم. گاهی که مرغها قدقد کوتاهی می‌کنند و جابجا می‌شوند، دست به زیرشان می‌برم که شاید... اما نه، هردوشان همچنان کنار هم نشسته‌اند و با چشمهای گردشان نگاهم می‌کنند. منهم روبروشان نشسته‌ام و به چشمهاشان چشم دوخته‌ام. هوا سرد است. برف صحن حیاط را پوشانده‌است، باد سردی سوز برف را با خود به جولان می‌آورد. من از سرما می‌لرزم و به دیوار کنار «لانه» تکیه می‌دهم و فکر برم می‌دارد.

اگر پدر سفر نرفته بود، می‌توانستم از او پول بگیرم، نه، حالا که او نیست. مادرهم که ندارد. پس به ملاغفار چه بگویم؟ آخر همهٔ شاگردها این کار را کرده‌اند. هر کس که کتاب اول را تمام می‌کند، باید قند و چای ملا را هرطور که شده، تهیه کند و براش ببرد. دیروز امیر پسرحاجی محتشم دو کله قند و یك گروانکه چای براش آورد. چند روز پیش هم میرجعفر پسر سارا نانوا ده تا لواش ــ که درعوض یکروز مزد نانوائی به مادرش می‌دهند ــ برای ملا آورده بود.

مرغها هردوشان یکروز درمیان تخم می‌کنند. آن مرغ خال خالی خاکستری رنگ را بیش از این سفیده، دوست دارم، سفیده جلوی «لانه» خوابیده است، خاکستری در ته لانه است. خاکستری قد قد خفیفی می‌کند و سرش را به طرف من می‌گیرد که نشسته‌ام و بش نگاه می‌کنم، همینطور که جنبك زده‌ام، زانوانم را خم می‌کنم و یك پا جلوتر می‌گذارم ودستم را به داخل «لانه» دراز می‌کنم، نه، زیر مرغ خاکستری رنگ هیچی نیست، زیرسفیده هم همینطور. دستم را از «لانه» بیرون می‌کشم و به حیاط نگاه می‌کنم، تکدرخت کوتاه زبان‌گنجشك گوشه حیاط که هنوز روی شاخه‌های تنك‌اش برف دیشب سفیدی می‌زند، با باد سردی که می‌وزد، تکان می‌خورد ویك جفت گنجشك سرما زده از روی شاخه‌هایش می‌پرند و بسوی بام همسایه پرواز می‌کنند. با بادی که می‌وزد، سوزخشکی درد الان می‌پیچد ومن که کنار «لانه» قوز کرده‌ام، یقهٔ آویختهٔ کت نازکم را روی سینه می‌کشم. دالان ئیمه تاریك است، هوا هنوز ابریست، شاید باز خیال باریدن دارد. دلم بی‌قرار است، دوباره فکر برم می‌دارد. به یاد دیشب می‌افتم که با «مادر» کنارهم، زیر کرسی نشسته بودیم وبا هم حرف می‌زدیم. به مادر می‌گفتم:

ــ هرصفحه‌ای را که ملاغفار باز کرد وپرسید، به راحتی جواب دادم، تازه درس فردا را هم با اینکه هنوز کتاب جدید را ندارم، بلدم.

مادر بعد از خندهٔ کوتاهی که حاکی از خوشحالی زودگذری بود می‌گفت:

ــ خب، کتاب ودفتر را از مغازه، نسیه برات می‌گیرم، تا چند وقت دیگه که پدرت پول فرستاد، بش میدیم.

مادر همینطور که حرف می‌زد. نمی‌دانم چرا یکدفعه پیشانیش چین برمی‌داشت و ابروهایش توهم می‌رفت و با صدای دلگیر می‌گفت:

ــ اما، لباسهات! دیگه دارهٔ پاك از تنت می‌ریزه، گالشهات هم که دیگه سوراخ شده، با این کفشها، تو این گل‌ولو یخبندان چه جوری...

حرفش را قطع می‌کردم و می‌گفتم:

ــ غصه‌شو نخور، مادر بالاخره پدر همیشه که بیکار نمی‌مونه، توی نامه نوشته که می‌خواد در یك کارخانه مشغول بشه.

مادر دستی به سرم می‌کشید و نوازشم می‌کرد و بعد از آه کوتاهی می‌گفت:

ــ پسرم، پسر کوچولوی من! تو داری منو دلداری میدی!

مادر وقتی به مهربانی با من حرف می‌زند، به یاد پدر می‌افتم خیلی دلم می‌خواهد که پدر نزدما باشد دلم می‌خواهد با آن دستهای زبر وپینه بسته‌اش نوازشم کند وپای کرسی بنشینیم و برایم قصه بگوید. یا اینکه روزهای بهار با هم به صحرا برویم، یا در باغ حاجی محتشم او بیل بزند ومن هیزمهای خشك وخاشاك داخل جویها را جمع کنم اما نه، نامهٔ پدرچند روز پیش بدستمان رسید. در نامه نوشته بود که اگر کار پیدا نکند، عید نوروز به ده بر نمی‌گردد. آخر کلی به حاجی محتشم بدهکاریم. حاجی پارسال به پدر پول نزولی داده بود که صیفی کاری بکند. اما صیفی‌ها از بی‌آبی سوختند و ازبین رفتند. پدر هم هرچه تقلا کرد نتوانست پول حاجی را بدهد. حاجی به پدر گفته است که اگر تا عید امسال بش پول ندهیم، خانه‌مان را حراج خواهد کرد. به رجبی بقال هم بدهکاریم، اما نه خیلی زیاد نمی‌دانم، شاید هم پدر بتواند در کارخانه‌ای که گفته است، کار پیدا کند.

باد سردی در دالان می‌پیچد و زوزه می‌کشد. بخود می‌آیم. بازدستم را بداخل لانه دراز می‌کنم ومرغها را معاینه می‌کنم. هنوز خبری نیست. ازسرما بخودمی‌پیچم. نگرانم. صدای دراتاق بگوشم می‌رسد، و بعد صدای مادر است که می‌گوید:

ــ پسرم، دیرشد. پس کی می‌خوای راه بیفتی؟ آخر این لعنتی‌ها شاید تادو ساعت دیگه نخواستن که تخم بکنن!

مادر درست می‌گوید. هنوز هردوشان درون لانه لم داده‌اند و با آن چشمهای گردشان نگاهم می‌کنند. می‌خواستم دو عدد تخم مرغ را به رجبی بقال بدهم و در عوض قند بگیرم و برای ملاغفار ببرم اما نمی‌شود.

الان تقریباً یکساعت است که کنار لانه نشسته‌ام. دیگر دارد دیرم می‌شود. از کنار لانه مرغها برمی‌خیزم. تنبان، بند قیطانی نازکم را بالا می‌کشم و از دالان نیمه تاریك، خارج می‌شوم. به حیاط که می‌رسم، به‌صدای بلند باهادر که در اتاق نشسته‌است وجوراب می‌بافد خداحافظی می‌کنم. مادر ازداخل اتاق دادمی‌زند:

ــ پسرم، به‌ملا بگو که بعد برایش می‌برم!

جوابی نمی‌دهم واز درحیاط خارج می‌شوم. کوچه ازبرف انباشته است. صدای پاهایم روی برفها یخ‌زده، قرچ قرچ می‌کند. کوچه باریك جلوی خانه راطی می‌کنم، از دوسه کوچه دیگر محله‌مان می‌گذرم. پاهایم در درون گالشهای نازك ــ که از لاستیك توپی اتومبیل درست‌شده است ــ از سرما می‌سوزد. برف از سوراخهای پنجهٔ گالشها بدرون نفوذ کرده است. تنم زیر یك لا پیراهن ویك کت نازك مندرس می‌لرزد. نزدیکهای خانهٔ ملاکه می‌رسم، ترس برم می‌دارد. برای «ملا» چیزی نیاورده‌ام. دریك لحظه فکری از سرم می‌گذرد. پنج گلوله برف کوچك درست می‌کنم، دستمالی که یادگار پدر است از جیب کت بیرون می‌آورم. گلوله‌ها را در دستمال می‌گذارم و گوشه‌هایش را گره می‌زنم، بطوری که دیده نمی‌شوند، پیچ کوچه را می‌پیچم و از دالان باریك ملا غفار می‌گذرم و وارد کلاس می‌شوم. همهٔ شاگردها دور نشسته‌اند. ملاهم روی تخت پوست خودش جلوس کرده است. ملا دستمال بزرك گره‌زده را دردستم می‌بیند، به‌وهاب پسرش اشاره می‌کند. وهاب می‌آید و دستمال را از دستم می‌گیرد و در بالای طاقچه روی کله قندهای امیر، پسرحاجی محتشم که دیروز برای «ملا» آورده‌است می‌گذارد. من روی چهارپایه‌ای کوتاه، کنار دیوار وکنار بچه‌ها می‌نشینم. کسی درانتهای کلاس باصدای بلند درسش را می‌خواند. هوای اتاق گرم است. بدنم آرام، آرام گرم می‌شود، اما هنوز پاهایم از سرما ذق ذق می‌کند. بخاری هیزم‌سوز در گوشه اتاق شعله می‌کشد. بدنه‌اش مثل پول سرخ شده‌است. چشمهایم را بی اختیار به طاقچه می دوزم. هنوز دقایقی نگذشته است که گلوله های برف شروع به آب شدن می‌کنند. دوباره سرما به‌تنم برمی‌گردد. برفابها کله‌قندها را می شویند و به پایین می‌لغزند. دیوار کنار طاقچه خیس شده‌است. نگاهم را به کنار طاقچه دوخته‌ام. سرما همچنان وجودم را می لرزاند. وهاب به‌ملا اشاره می‌کند. ملاخیسی کنار طاقچه را می‌بیند. از روی تخت پوست برمی‌خیزد ودستمال را که دیگر خالی شده‌است. بدست می‌گیرد و بمن نگاه می‌کند.

ساعتی بعد، با پاهای برهنه و باد کرده که دیگر سرما و برف را حس نمی کنند، با کبودیهای تسمه که بر ساقهایم نشسته‌اند و با چشمهائی که بی‌اندازه سرخ شده‌اند، به خانه بازمی‌گردم. گالشهای پاره را که در دست دارم به گوشهٔ ایوان پرتاب می‌کنم و از در اتاق وارد می‌شوم.

مادر تا نگاهم می‌کند، هراسان برمی‌خیزد وبسوی من می‌آید. خودم را به آغوش مادر رهامی‌کنم وبغضم می‌ترکد. مادر کنار کرسی جایم می‌دهد وسرم را به سینه می‌گیرد. داستان را برایش تعریف می‌کنم، صدای خنده‌اش را می‌شنوم، متعجب می‌شوم و به چهره‌اش نگاه می‌کنم. باز تعجب می‌کنم. صدایش می‌خندد، اما چشمانش اشك می ریزد! بعداز دقایقی که آرام میگیرم و مادر آرام می‌گیرد، ازجا برمی‌خیزد، تخم مرغها را که هنوز گرم است، ازکاسهٔ روی طاقچه برمی‌دارد تا برای شامشان آب‌پز بکند.

زیر کرسی خوابیده‌ام، بدنم داغ شده است. اما پاهایم هنوز باد دارد و ذق‌ذق می‌کند. همینطور که خوابیده‌ام، تیرهای چوبی سقف راشماره می‌کنم. مادر ازاتاق بیرون رفته‌است. هوا تاریك است افکار درهمی به‌مغزم هجوم می‌آورد و چشمهایم سنگین می‌شود. درمیان خواب و بیداری، پدر را می‌بینم که لباس آبی رنگی به تن دارد و در یك کارخانه وسیعی، پشت یك دستگاه، باچکش بزرگی آهنی خم می‌کند. صدای ممتد چکش در گوشم طنین می‌افکند. گوشهایم سوت می‌کشند. ازصدا دورمی‌شوم در دالان تاریکی مرغ سفید رنگی را لگد می‌کنم. درحال فرار، شقیقه‌ام محکم به دیوارهٔ تاریك برخورد می‌کند و هراسان ازخواب برمی‌جهم. به‌نظر می‌آید که اشباح مبهمی درفضای اتاق درحرکتند. دوباره صدای درهم چکش که به روی آهن کوبیده می شود، و صدای شلاق که روی پاهایم و بدنم فرود می‌آید، و طنین فریادی که درتونلی تیره انعکاس می‌یابد، وصدای مهربان مادر که دست روی پیشانیم می‌گیرد ومی‌گوید:

ــ پسرم چه تب داری، مثل کورهٔ آهنگری می‌سوزی.

چشمانم نیمه باز است، دست خنك مادر را می‌گیرم و روی گونه‌ام می‌گذارم و لحظه‌ای بعد، درتبی مواج وسوزان غوطه می‌خورم.

* * * * * * * *

سیمین بهبهانی

شهید قلب تاریخ است

او قلب تاریخ است، محتاج دفتر نیست
او روح ایمان است، جزعین باور نیست

خورشید میجوشد، ازسینه‌اش گوئی
اوغرقه درنوراست، درخون شناور نیست

شمعی میافروزید، برخشت بالینش
کان چهره ازخورشید، یك ذره کمتر نیست

او واژهٔ فتح است، نزدیك شدباری
نصرمن‌اللهت، بی اومیسر نیست

او معنی فضل است، آری مجاهد را
قدری عظیم ارهست، بی‌او مقدر نیست

شمشادگلگون است، روئیده درخون است
درهیچ باغ اینسان، سرو وصنوبر نیست

فرزند خورشید است، دلبند مهتاب است
روشنگرگیتی است، تنها ز مادر نیست

برتارکش بنگر، چون ارغوان زخمی
تاج شهیدان را، خون هست و زیور نیست

امسال فروردین، شاید توانم دید
باغی که آذینش، گلهای پرپر نیست

این عطرآزادی است، کزراه می‌آید
آری، نسیم اینسان، هرگز معطر نیست

۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۷

بقیه از شماره پیش

ای. روزت

فراموشی یعنی چه؟

ترجمهٔ: پرویز شهریاری

ماهیت این نظریه چنین است. بسیاری ازروانشناسان خاطره‌ها را به‌عنوان محصول آماده‌ای که نتیجه‌ای از جریان‌های دیگر حافظه ــ مثل به یاد آوردن، حرکت اثرها و وجود مانع‌ها ــ می‌باشد، تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر، بنابر نظریهٔ آنها، طرح «خاطره» ازقبل وبرمبنای آنچه که برسراثرهای حافظه آمده است ویا روندی که درجریان یادگیری وجود داشته است وغیرآن، دقیقاً وبه‌طور کامل آماده شده است. نظریهٔ احتمالی به یادآوردن هم اهمیت این جریان‌ها که بدون هیچ تفاوتی می‌تواند از اسکناس‌های مختلف استفاده کند (یا یك اسکناس صدتومانی بدهد، یا دو اسکناس پنجاه تومانی ویا از اسکناس‌های ده‌وپنج تومانی استفاده کند وغیره). ضمناً، برای او ردیف پرداخت اسکناس‌ها هم فرقی نمی‌کند. مثلا می‌تواند ابتدا پنج اسکناس ده تومانی بدهد وبعد یك اسکناس پنجاه‌تومانی، ویا برعکس اول اسکناس پنجاه تومانی وسپس اسکناس‌های ده تومانی را بپردازد، تنها باید مجموع اسکناس‌ها، صدتومان کامل بشود.

درروند به یادآوردن هم، تقریباً یك چنین قانونی حکومت می‌کند.

به اعتقاد ما، نظریهٔ احتمالی به یادآوردن، امکان بررسی مسالهٔ فراموشی را، به نحوی غیر از آنچه که تاکنون گمان می‌کردیم، به وجود می‌آورد. مثلا، ضمن بازسازی عبارت «چترنجات به آرامی پایین آمد»، دانش‌آموز به جای واژهٔ پایین‌آمد، می‌گوید «فرو افتاد». ازدیدگاه «نظریهٔ احتمالی به یادآوردن»، این اشتباه، به خاطر از بین رفتن ویا تغییر شکل پیدا کردن اثرهای حافظه نیست، بلکه تنها به این علت است که دوفعل «پایین‌آمد» و «فرو افتاد» در این عبارت، برای دانش آموز دارای یك معنی است و بنابراین، ازآنها بدون هیچ تفاوتی استفاده می‌کند.

بنابر این نظریه، علت دشواری بازسازی کلمه به‌کلمهٔ یك متن هم امری طبیعی و به سادگی قابل توضیح است: ازآنجاکه بسیاری ازواژه‌ها ومفهوم‌ها برای آدمی، هم ارزوهم معنی هستند، ضمن به یادآوردن آنها، این واژه‌ها ومفهوم‌های هم ارزبه هم مخلوط می‌شوند و در نتیجه متن اولیه تغییرشکل پیدا می‌کند. البته، باکارهای مشخصی (مثل دقت‌وتوجه عمیق‌تر، مقابله، تکرار متوالی وغیره) می‌توان ازمخلوط شدن واژه‌های هم ارزجلوگیری و به یادآوردن رادقیق ومتن را، همان طور که هست، حفظ کرد.

به این ترتیب، شباهت وهم ارزشی (که البته، برای افراد مختلف، متفاوت است)، مبنای بازسازی «با احتمال برابر» است. ولی، این هنوزبه آن‌معنا نیست که «هم ارزشی» باید منجر به اشتباه بشود. اگرواژه‌ها ومفهوم‌هایی که به‌طورذهنی، به مثابه خود تبدیل می‌شوند، درعین حال شباهتهای عینی هم داشته باشند، باید گفت، تغییری که در خاطره ایجاد می‌شود «بی‌آزار» است. مثلا، به جای عبارت

بقیه در صفحه ۶

احسان طبری

چراغی برفراز مادیان کوه

وقتی از دوستانی که با نمایندگان جوان ادبیات معاصرفارسی ازنزدیک آشنا هستند، جویای نام کسانی میشدم که در نویسندگی صاحب قریحه‌ای در سطح درخورد این نام‌اند، نام منصور یاقوتی تکرارمیشد. من این‌نام را درمطبوعات ایران دیده بودم، ولی نوعی تردید و بی باوری ناموجه نسبت به‌نثر ادبی معاصر مرا ازآشنائی نزدیک‌بازمیداشت. اکنون که آثار این نویسنده را یکی پس از دیگری با شوق میخوانم به این نتیجه میرسم که‌مردم کشورما توانستندسر بالائی بسیار دشوارکسب مهارت درقصه نگاری امروزی را تا نیل به برخی ارتفاعات بپیمایند و این آگاهی مطبوعی است. منصوریاقوتی‌ازکردستان است‌ویادآوری ازکوههای‌زاگرس،چنارستان‌هاوجویبارها وجنگلهای بلوط‌آن، دهقانان عشیرتی‌و خانها،قلعه‌های‌کهنه وغم‌انگیز، جاده‌های کوهستانی وکولاکهای برف در قصه‌های او فراوان است. در توصیف طبیعت، یاقوتی یك شاعرواقعی‌وچیره دست‌است. با چند جمله کوتاه ، طبیعتی را که با چشمان ورزیده دیده است، روی صفحهٔ کاغذ نقش می‌کند. تشبیهات و استعارات او مخصوص خود اوست، «آسمان مثل شکم ماهی سفیدی میزد» ، «آذرخش تاریکی‌ها رابریدوپشت‌کوه ناپدیدشد»، « آسمان دندان تیز کرد » ، «کوه‌زیرمهتاب مثل گاومیش لمیده‌بود»، «پاهای‌کوچکش سینهٔ‌کوره راهها راخال میانداخت»، «کولاك تنش را به شلاق بست» توصیف حالات روحی انسان‌نیز با همین ایجازماهرانه‌انجام میگیرد،«بغض درگلویش پیله بست»، «ترس قلبش را تاریك‌کرده بود»، «مردن‌درنگاهش‌پرسه میزد»، انبان تخیل هنری یاقوتی‌ازاین نوع تشبیهات و استعارات پر است، چیزی‌که به نثرش رنگ خاصی میدهد وما در این باره‌کمی دورتر با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

درمیان هشت اثرمنصوریاقوتی‌که بدست‌آوردم، تنها داستان‌بلند، داستانی است که «چراغی برفرازمادیان‌کوه» نام دارد، چراغ نام یك یاغی جوانمرد است که درغاری بالای، «مادیان‌کوه» ازرشته کوه زاگرس‌آشیانه می‌کند و ازآنجا بسود ستم دیدگان با خانهای زورگوی قریه‌های «ستاره سوز» ، «ستاره ریز» و «پائیز آباد» یك تنه می‌جنگد، نبرد او نبردی است نابرابر و پرفرازونشیب. زمانی به چنگ دشمن می‌افتد ولی با کمك مردم نجات می‌یابد، و به مبارزه خود تا محاصره شدن بوسیله ژاندارمها ادامه میدهد. تاآخرین نفس می‌جنگدو کشته میشود. درحالی‌که نام پرطنینی از خود دردل‌ها باقی می‌گذارد. چراغ یاغی تك رو است و حاضر نیست به نصیحت کسانی‌که او رابه شیوه‌های مؤثرتر نبرد دعوت میکنند، گوش‌دهد. سنت‌های پهلوانی وجوانمردی است‌که روح وعمل او را اداره میکند. دلاوری‌چراغ‌درقلب‌کودکی بنام رشید تأثیر بکلی دیگری باقی گذارد. رشید چراغ را مانند قهرمان دلخواه خود دوست میداشت ولی‌دردوران وعصر دیگری بارآمده وفهمیده بود که «مادیان‌کوه» اوهمان دهکده«ستاره‌سوز» است‌وغاریناهگاه‌اوهمان قلب‌های‌پرطپش جامعه روستائی . نبرد او نبردی است بمراتب زیرکانه‌تر، دشوارتر وطولانی‌تر ولی بدون شك نتایج شگرفی علیه‌خانها ودیگر ستمکاران شهر و ده ببار خواهد آورد.

این قصه راکه دارای‌بافت بغرنجی نیست، یاقوتی درنهایت زیبائی وشیرینی وحتی می‌توان‌گفت خردمندی عرضه می‌کند. «تیپ «یاغی انقلابی» (نه یاغی راهزن) برای قرنهای طولانی تاریخ بسیار نمونه وارست . سرنوشت همهٔ آنها بمرگ درزد وخورد یا در چنگ دژخیم ختم شده وتلاش آنها تقریباً بی‌اثرگذشته است. کاملا پیداست که‌یاقوتی«یاغی‌گری» مدرن، اسلوب چریکی مبارزه سیاسی را در این قصه درچهره چراغ (که خود هماهنگ لفظ چریك است)انتقادمی‌کند. انتقادی سرشار ازمحبت و تحسین، زیرا چراغ قهرمانی است‌که نویسنده به او عشق و احترامی نهفتنی دارد ولی او می‌داندکه چراغ ازعهده خانها ونوکرهای جیره خوارآنها، کتابعلی‌هاوقلی‌ها که پستی ودغلی و قساوت را بی‌کمترین رعشه اعمال می‌کنند برنخواهدآمد. اما رشید ؛ او به دگرگون کردن یاخته‌های خفته وکرخت اندیشه واراده‌ستم‌دیدگان که برده داری ازآن میتراودوازآن‌سود می‌جوید، میپردازد. جرئت برای‌اینکار، مخاطره‌اش، عواقب وحشتناکش ابداً از یاغی‌گری چراغ کمترنیست، درحالیکه چراغ در «مادیان‌کوه» مانند بلوط جوانی با صاعقه یك‌گلوله ازپای در میآید، رشید در «ستاره سوز» باسماجت ریشه می‌دواند وبرخواب فرتوت هزاران سالهٔ مردم تازیانه می‌کوبد وآنرا بسوی بیداری بزرگ میراند". درسبك هنری داستان، تاثیر نویسندگان مهم آمریکا مانندجك‌لندن، همینگوی،جان‌ستین‌بك، فالکنر و دیگران محسوس است. شاید نخستین ناقل این تأثیر «تنگسیر»صادق چوبك است. احتمال دارد فیلمها نیزدر پیدایش صحنه‌های ماجرائی نبرد انسان باطبیعت، زد وخوردها، تیپ سازی کاراکترها تأثیر داشته است، نمی‌توان در این زمینه اعتراضی داشت، ولی میتوان آرزومند واقع‌گرائی و تفصیل نگاری بیشتری بود. نباید به سوی یك رمانتیسم وزیبانویسی‌که ناچاربربررسی جزء به جزء وریاضی واقعیت سایه می‌افکند، کشیده شد. هنوز ضرور است که در کشورما بالزاکها، دیکنزها، تولستوی‌ها، شولوخوف‌ها ،توماس‌مان‌ها گورکی‌ها ونظایراین وصافان چیره‌دست بافت ماوراء بغرنج زندگی وروحیات و تیپ‌های انسانی وبازیهای پیچیدهٔ‌حیاتی پدید شوند. و مردم‌کشور ما خود را در آئینه آثاربزرگ وپرکاری که به قول فرخی سیستانی «هرتارآن‌برنج‌برآورده ازضمیر» تمام قد ببینند. رمانهایی که تاکنون نوشته شده، با آنکه بی شك در قیاس‌باگذشته‌متضمن‌پیشرفت فنی وهنری است، ولی هنوز انتظاربهتر را باقی میگذارد . جامعه ما به رمانهای بزرگ که دورانی را منعکس‌کند ، که‌رویداد-های تاریخی را وارد آزمایشگاه تحلیل روانی، سیاسی، اجتماعی سازدکه سایه را ازروشن، بد را از نیك، سالوس را از صدیق ، پیروزی آلوده را ازشکست شرافتمندانه جدا کند و در پرده اسرار جانها وعواطف و حوادث، نورنافذ خود را بتاباند ، نیاز دارد. اینکار را اثر تاریخی وعلمی قادر نیست انجام دهد. اینکار، کار اثربزرگ وتو در تو و دراز نفس ورنج پرورد هنری است‌که نام پر اعتبار «رمان» بدان داده‌اند. نامی‌که باید با تمام اهمیت خود درکشورما درك شود. متوقع نیستیم‌که حتماً نویسندگان با قریحه امروزی بتوانند در این‌عرصه رمان نویسی نیزپیروز باشند، ولی‌بقول بیهقی «آزمون، رایگان است» . کسانی مانند منصوریاقوتی میتوانند، باتوشه‌ای که هم‌اکنون ازجهت چهره سازی،زبان، بافت حوادث، گفتگو، توصیف طبیعت، گریز اجتماعی وغیره گردآورده‌اند، دست به طبع‌آزمائیهای بزرگ بزنند. یکی از خدمات بی‌تردید منصوریاقوتی غنی‌کردن نثر ادبی معاصرفارسی‌است. و این بگفته شادروان‌کسروی،«خودجستار جداگانه‌ایست» که می‌ارزد در باره آن سخنی چند بمیان‌آوریم؛ شکل‌گیری تبلور نثر ادبی فارسی معاصر از میرزا فتحعلی‌آخوندوف وملکم خان تا نویسندگان معاصر ایران، هم‌اکنون راه درازی را پیموده است. کسانی مانند دهخدا، جمال‌زاده، هدایت با کوبیدن قطعی «باروی منع و احتراز» بین لفظ قلم ولفظ عوام، در تحول این نثر نقش بزرگی ایفاکردند. هدایت‌کوشید تا این نثر را بپای رنگینی ونرمش وسایه روشن زبانهای بزرگ جهانی برساند. در دهه‌های اخیر ترجمه از این زبانها بفارسی ، برای خوانندگان ایرانی، دریچه‌های متعددی بروی نثرغنی وپر حالت ادبیات دنیائی بازکرد. نسل‌نوی از نویسندگان مانند صادق چوبك، به‌آذین، جلال‌آل احمد، صمد بهرنگی، محمد علی‌افغانی‌ودیگران با بهره‌گیری ازعوامل پیشگفته، نثر ادبی را بازهم بیشتر راندند وکار نویسندگان باقریحه جوانتری از نوع محمود دولت‌آبادی، فریدون تنکابنی، منصور یاقوتی، جمال میرصادقی و دیگران را تسهیل کردند. با اینهمه تلاش زیادی در زمینه قوام آوردن نثرنو باقی است ونویسندگان معاصر دراین زمینه باید وظایف‌متعددی را انجام دهند ومسائل‌گوناگونی راحل کنند. از این نوع مسائل یکی مشخص سازی (کنکرت‌کردن) زبان‌فارسی‌است؛ اشیاء، جانوران، اثاث باید با نام ویژه خود وارد نثرشوند. اینکاربه‌مددگویشهای استانها وشهرستانها میتواند انجام‌گیرد. مردم برای هرموجودی‌که در معرض‌دید و استفاده آنهاست نامی دارند، ماهی‌ها، قارچ‌ها، گل‌ها، پارچه‌ها، ظرفها، سراها سبزه‌ها، پرنده‌ها، بوته‌ها وغیره همه خوشبختانه در زبان مردم نامی‌دارند. و گاه درسرزمین ما برای‌آنها حتی‌چندین نام وجود دارد . زبان مستوفیانه تهران که درآن الفاظ مترادف ومبهم تجریدی کم نبود، ولی ازدقت وشیئیت عاری‌بود، ابداً و اصلا به درد بیان مقصود هنرمند نمی‌خورد. کاربهره‌گیری از زبان ولایات آغازشده‌والبته‌عجالتاً، مانند هرآغازی، درهم برهمی حکمرواست و به تدریج باید این سرریزبی‌شکل واژه‌ها تثبیت شود واین واژه‌ها در ذخیرهٔ لغوی رسمی زبان واردگردند وحق‌اهلیت‌کسب‌کنند.

منصور یاقوتی بدون شك از پردازندگان وآرایشگران نثر معاصر فارسی است. طبع پرفوران شاعرانه‌اش باو اجازه میدهدکه درموردتوصیف‌مناظر طبیعی و انسانی بقول ملك‌الشعراء بهار «دست‌نگاه‌دارد» وجملاتی‌پر ازاستعارات نو، واژه‌های نیکوگزیده شده، ترکیبات رسا و بی‌سابقه، گاه همراه بالغات مردم ولایات (ودرمورد مشخص لغات‌کردهای اطراف‌کرمانشاه) بنگارد. گاه این زبان بحدی بلیغ است که خواننده بیادقطعات ادبی درزبانهای بزرگ جهانی می‌افتد. روشن است‌که نثرکاملا جدیدی است که ازهدایت تا منصور یاقوتی ممتد است و بکلی با آن نثر فصیحی‌که مثلا ترجمه میرزا حبیب اصفهانی در حاجی‌بابا بدان نوشته شده، فرق دارد. نثرادبی حاجی بابا فرزند اصیل نثر مصنوع و مرسل کلاسیك ماست ولی نثر معاصر ادبی نویسندگانی مانند چوبك، دولت‌آبادی، تنکابنی،یاقوتی وغیره شیوه بیان خودرا بیشتر اززبان محاوره، زبان ولایات، اسلوبهای ادبی زبانهای اروپائی و نوآوری‌های صرف ونحوی، لغوی وهنری خود نویسنده اخذمیکند. آیا بایدمنتظر سنتزی بودکه نثرکلاسیك فارسی و نثر نوین ادبی را دریافت ظریفتر وکاملتری پیوند دهد؛ بنظر من‌آری، زیرا در نثر نوین فارسی نارسائی‌هائی از جهت ادب وگرامرکلاسیك فارسی‌وفقربیان احساس میشود. آیا ممکن است روزی‌نثرمنسجم وتندرست ادبی مثلا یك فروزانفر با نثر امروزی و رنگین وبلیغ یك یاقوتی بشکلی طبیعی وناشی‌ازاحتیاج درآمیزد؛ بنظر من‌ممکن‌است. گاه‌درنزدنویسنده‌ای مانند به‌آذین این ترکیب‌که برسحر سخن فارسی می‌افزاید، دیده میشود ولی هنوز بایدجستجو ادامه یابد و خون‌های نو وکهنه برای ایجاد رنگ رخ تازه‌ای صمیمانه‌تر باهم درآمیزد. این‌کار زمان است نه‌کار نبوغ. زبان نوین فارسی که‌با فارسی دری‌کلاسیك ازهرباره‌که بگوئیم تفاوتها خواهد داشت اکنون در مطبخ تاریخ‌آماده وپخته میشود، آن زبانی که زمانی‌قله‌هائی مانند بیهقی وسعدی‌ایجاد کرده بود برای همیشه دورش طی شده است. جامعه‌معاصرصنعتی،جامعه امروزی ایران‌که بیش‌ازپیش شکل‌میگیرد،حامل روانی وپیامی دیگراست و افزار بزرگ سخنگوئیش مناسب با این تحول‌های ژرف، درکار تطور وتجول است. انگشت سبابه ادیبان‌متعصب وکهنه پرست بیهوده بلند میشود که «غلط است!»، «فصحا نگفته‌اند!»، « درفارسی نیامده است!» سیل غرنده زبان راه خود را درشتزار زمان میگشاید. تردیدی‌نیست‌که دراین عرصه نادانیها، جلوه فروشیها، غلوها دغلی‌ها سرانجام میدانی نخواهد داشت ولی نوآوریهائی‌که ازنمین نیاز تکاملی زمان میجوشد وبا وقوف‌کامل به فرازو نشیب تاریخ زبان فارسی است ، پرخواهدگسترد و بالا خواهد افراخت. در این پویه،نویسندگان وشاعران‌معاصر ما نقشی آموزنده ایفاکرده‌اندکه شبیه به نقش شاعران ومورخان وادیبان‌عصر سامانی وغزنوی درشکل دادن به پارسی دری کلاسیك است، یك نقش خطیر و شگرف تاریخی! یك نقش بسیاردشوارکه هم به قریحه‌آفرینش وهم به دانش ادبی غیرعادی نیازمند است. تصورمیکنم‌که توضیحات داده شده بتواند جای منصور یاقوتی را در این روند مهم حیاتی‌که تیلورزبان ادبی است، نشان دهد و دراو و درهمهٔ نویسندگان با قریحه این خود آگاهی رابیدارکند که درکار اجراءاین وظیفه، مهارت وجسارت را با هم پیوند دهند. مهارت ادبی وعلمی ناشی ازدانش است. جسارت خلاقه ادبی، ناشی‌ازقریحه ونبوغ. کدام‌که بی دانش ،دیوانه سری نکرد و کدام دانش که بی‌قریحه، چنگ درفضل فرشی‌های خشك و بی‌روح نزد؟ «کمثل‌الحمار یحملوا أسفارا».

پیدایش زبان بزرگ و غنی ادبی فارسی معاصر و زایش رمانهای بزرگ (که بیهوده دور آنرا طی شده و آنرا «دمده» اعلام میدارند) شاید روندهائی از جهت زمانی همراه باشد وشاید نسلی که منصور یاقوتی بدان تعلق دارد در این پویه‌های تاریخی بازهم نقش بزرگ ونظرگیرتری ایفاء کند. بر ما متعلقان به‌نسل‌گذشته این میماند که‌دعای خیر را بدرقه راهشان‌کنیم . آری این کاروان نافرسودنی‌انسانی است‌که هنوز به‌منزلی نو نرسیده ، عزم رحیل برای منزلی دیگر میکند.

شادباش

بانگ خروس از سرای دوست برآمد
خیزو صفاکن‌که مژدهٔ سحرآمد

چشم تو روشن
باغ توآباد
دست مریزاد
همت حافظ بهمره توکه‌آخر
دست به‌کاری زدی و غصه سرآمد.

بخت تو برخاست
صبح تو خندید
از نفست تازه‌گشت آتش امید
وه‌که بزندان ظلمت شب یلدا
نور ز خورشید خواستی وبرآمد.

گل بکنارست
باده بکارست
گلشن وکاشانه پر ز شور بهارست
بلبل عاشق بخوان بکام دل خویش
باغ تو شد سبز و سرخ‌گل به برآمد.

جام تو پرنوش
کام تو شیرین
روز تو خوش باد
کز پس‌آن روزگار تلختر از زهر
بار دگر روزگار چون شکرآمد.

رزم تو پیروز
بزم تو پرنور
جام به‌جام تو میزنم ز ره دور
شادی‌آن صبح آرزوکه ببینیم
بوم از این بام رفت و خوش‌خبر آمد.

تهران ، اردیبهشت ۱۳۵۷

ه . ا . سایه

بقیه از صفحه ۲

نگاهی به تاریخچهٔ ...

۳ ـ عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر
۴ ـ برابری ونفع متقابل
۵ ـ همزیستی مسالمت‌آمیز

سیاستمداران هند برای فراهم نمودن مقدمات کنفرانس وشناساندن اصول «پنج شیلا» تلاش فراوانی نمودند. در ۶ـ۷ اسفند ۱۳۳۳ مذاکرات دوستانه‌ای بین نهرو وجمال عبدالناصر درقاهره انجام گرفت. آنها در یك اطلاعیهٔ مشترك اعلام داشتند که کنفرانس آسیا ـ آفریقا مسلماً به صلح ورفاه‌جهانی کمك شایانی خواهد کرد.

اما نگرانیهای واشنگتن آشکار بود. درپاسخ به اصرار نماینده کنگره، ا. م. پاول، درمورد اینکه رئیس جمهور آمریکا باید پیام تبریکی به باندونگ بفرستد، وزارت دفاع اعلام کرد که این امردر تضاد باسیاست دولت آمریکادرقبال این کنفرانس می‌باشد.

درعوض دول سوسیالیستی به گرمی ازموفقیت این کنفرانس استقبال کردند.

کنفرانس باندونگ در ۲۹ فروردین ۱۳۳۴ افتتاح گردید. کشورهای شرکت کننده درآن عبارت بودند از:

اتیوپی، اردن، افغانستان، اندونزی، ایران، برمه، پاکستان، تایلند، ترکیه، جمهوری دموکراتیك ویتنام، جمهوری خلق چین، ساحل طلا (گانا)، سودان، سوریه، سیلان، ژاپن، عراق، عربستان سعودی، کامبوج، لائوس، لبنان، لیبریا، لیبی، مصر، فیلیپین نپال، ویتنام جنوبی، هندوستان ویمن.

۳۴۰ نماینده از کشورهایی با مساحت کل ۳۰ ملیون کیلومتر مربع (تقریباً یك چهارم سطح خشکی زمین) وجمعیت ۱۵۰۰ ملیون نفر حضورداشتند. ناظران عبارت بودند از: اسقف‌ماکاریوس نمایندهٔ قبرس در حال مبارزه برای استقلال ومفتی سابق اورشلیم، امین‌الله‌حسین، نماینده عرب تحت ستم فلسطین.

سه کمیته به منظور بررسی و تنظیم تصمیمات تشکیل گردید. کمیتهٔ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. دستورالعملی که در گردهم‌آیی «بوگور» تنظیم شده بودمورد تصویب قرار گرفت. مفاد آن عبارت بود از:

۱ - همکاری اقتصادی
۲ ـ همکاری فرهنگی
۳ ـ حقوق بشروحق خود مختاری
۴ ـ مسئله خلقهای وابسته
۵ ـ صلح وهمکاری بین‌المللی

بعضی نمایندگان هم‌صدا با متحدین امپریالیست خود سعی برتخریب کنفرانس بعمل آوردند. ازجمله‌خواهان گنجاندن محکوم نمودن «هر نوع استعمار» ازجمله «استعمار شوروی» شدند. این حیله از طرف نهرو با قاطعیت پاسخ داده شدو با این‌کار ازهرگونه شکاف در میان اعضاء جلوگیری شد. نخست وزیر پاکستان با بهانه قرار دادن «کمونیسم بین‌الملل» خواهان تعویض ۵ اصل با ۷ اصل پیشنهادی خود شد. در این پیشنهاد که با موافقت نمایندگان ترکیه ودیگر دول طرفدار غرب مواجه شد، ازجمله از «حق دفاع گروهی» سخن بمیان آمده بود. این بحث تا جایی پیش رفت که حتی نزدیك بود در ۳ اردیبهشت کنفرانس را با شکست مواجه کند. دراین موقعیت تصمیم براین گرفته شد که ۵ اصل با ۱۰ اصل تعویض گردد وناصر نیز پیشنهاد کرد که «حق‌دفاع گروهی» نتواند به نفع قدرتهای بزرگ بکاربرده شود.

درخاتمهٔ کنفرانس بیانیه‌ای درمورد کمك به‌صلح جهانی وهمکاری بین‌المللی به‌اتفاق آراء تصویب شد که ازارزش بسیاری برخوردار بود. بیانیهٔ خواهان خطوط زیرشد:

۱ ـ مراعات حقوق اساسی بشر و منشورسازمان ملل
۲ ـ احترام به حاکمیت و تمامیت ارضی همهٔ کشورها
۳ ـ برابری همهٔ نژادها وملل
۴ ـ غیرقبول بودن دخالت درامور داخلی کشورهای دیگر
۵ ـ احترام به‌حق‌هر کشور درمورد دفاع گروهی یا به‌تنهایی
۶ ـ محکوم نمودن استفاده ازاین حق‌درجهت منافع هرقدرت بزرك ویادر جهت فشاربر کشورهای دیگر
۷ ـ عدم‌شرکت دراعمال تهدیدآمیز تهاجمی برعلیه تمامیت ارضی و استقلال هر کشور
۸ ـ فیصلهٔ صلح‌آمیز مجادلات بین‌المللی
۹ ـ کمك درجهت منافع وهمکاری متقابل
۱۰ ـ احترام به‌عدالت وتعهدات بین‌المللی

با آنکه بعضی ازمفاد این بیانیه قدری گنگ بودواز صراحت کافی برخوردار نبود ولی شرکت کنندگان در این کنفرانس قاطعیت خود را در مبارزه برعلیه امپریالیسم نشان دادند، ازجمله خواهان برچیده‌شدن پایگاههای نظامی ازسرزمین‌های تازه استقلال‌یافته‌شدند.

همچنین در ادامهٔ راه همبستگی و اتحاد، کشورهای آسیا وآفریقا به تداوم این کنفرانسها پی برده وخواهان ارتباط هرچه بیشتر با یکدیگرشدند.

بدین‌منظوردر گردهم‌آیی نمایندگان ۲۲ کشورکه در تیر ۱۳۴۰ درقاهره روی داد، تصمیم به‌تشکیل کنفرانس دول غیر متعهدگرفته شد. گردهم‌آیی قاهره که باشرکت‌فعالانه نهرو تشکیل شده‌بود مضمون «سیاست غیر متعهدها» را مشخص نمود. دراین تعریف ذکر گردید که سیاست کشورها باید مستقل بوده و براساس اصول همزیستی مسالمت‌آمیزو وغیر متعهد استوار باشدویا نسبت‌به‌این اصول همدلی‌نشان دهد. کشورها باید جنبشهای آزادیبخش‌ملی کمك نمایند؛ نباید به‌هیچ پیمان گروهی نظامی داخل‌شوند؛ نبایدهیچ اتحاد دوجانبه‌ای باهیچ‌قدرتی داشته باشند و نباید به‌هیچ قدرتی اجازه دهند که‌درخاك آنان پایگاه نظامی ایجادکند.

چنین تعریف روشن ومشخصی از سیاست غیرمتعهدها نشان‌دهندهٔ این بود که نیروهای مترقی درکشور های رشد یابنده برتری بدست آورده بودند. این امرهمچنین نشان‌دهندهٔ این‌حقیقت‌بود که علی‌رغم سالهای دشوار پس‌از باندونك، سالهای‌تهاجمات‌امپریالیستی، مداخلات، کودتاهای طرح‌ریزی شده درپایتختهای اروپایی واجراشده به‌دست مأموران سیا، روح باندونك همچنان زنده‌بود.

اولین کنفرانس سران کشورهای‌غیر متعهد در شهریور ۱۳۴۰ در بلگراد تشکیل شده دراین‌جلسه نمایندگان ۲۵ کشورآسیا وآفریقا و همچنین ناظرانی از ۳ کشورآمریکای لاتین‌شرکت‌داشتند.

در بیانیه‌ای که در این کنفرانس باتفاق آراء صادرشد، مبارزه‌درراه‌صلح، برعلیه استعمارو تبعیض نژادی، جهت‌گیریهای اصلی ملل غیر متعهد اعلام گردید. این بیانیه شامل تقاضاهای‌زیر بود:

ـ قطع فوری هرگونه صدور ضد انقلاب، دخالت وتهاجم به‌خاك کشورهای آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین.
ـ استقلال الجزایر و آنگولا؛ خروج ارتش‌فرانسه‌ازتونس؛ ختم‌دخالت امپریالیستی درکنگو و پایان دادن به تبعیض نژادی درآفریقای جنوبی.
ـ اعادهٔ‌حقوق‌قانونی‌خلق‌عرب‌فلسطین.

بیانیه‌همچنین قطع‌مسابقه‌تسلیحاتی، تحریم سلاحهای اتمی وامضاء موافقتنامه خلع‌سلاح راخواهان شد واین ایده‌راکه کشورهای غیرمتعهد به عنوان یك «اردوگاه‌سوم» درمقابل کشورهای‌سرمایه‌داری وسوسیالیستی قراردارند، ردنمود.

نطق‌نهرو در این‌کنفرانس بسیار جلب‌توجه بود. در این نطق نهروگفت: «من‌میدانم که‌کلید اوضاع کنونی دردست این‌کنفرانس نیست. این‌کلیددر دست‌دو قدرت بزرك، آمریکاواتحادشوروی‌می‌باشد... نباید به‌خودمان بیش‌ازاندازه بها بدهیم...

بقیه از صفحه ۱

جنایت ضد انقلاب...

عملی همهٔ نیروهای انقلابی است.

ما با ابراز تأسف عمیق از این ضایعه و عرض تسلیت به حضور امام و یاران و بازماندگان مرحوم آیت‌الله مطهری، خواستار دستگیری و کیفر هرچه شدیدتر جنایتکاران ضدانقلاب هستیم وامیدواریم همه به ندای عقل و گوش فرا داده به سراشیب‌کین توزی و تهمت وعداوت بین خود که آرزوی دشمن و ضد انقلاب است و نتیجه‌ای جز جدائی صفوف مبارزان ندارد. سوق داده نشویم. اتحاد و اتفاق را حفظ‌کنیم و با جهد و فداکاری روز افزون انقلاب ایران را به ثمر رسانیم‌و نگذاریم خون‌عزیزان به هدر رود.

بقیه از صفحه ۳

مسائل صنعتی‌شدن...

وبنای جامعه جدید برانگیزاند، بطور ویژه‌ای مطرح می‌گردد. درکشورهایی که در راه غیرمایه‌داری به‌پیش می‌روند، به طور وسیع به‌این‌ضرورت آگاهی‌می‌یابند. تدابیرمتناسبی که آفرینش نیروهای‌جدید انگیزندهٔ گسترش اجتماعی و دگرگونی ترقیخواهانه ساخت اجتماعی ـ اقتصادی کشور (توسعه‌وتحکیم‌بخش دولتی، اجرای اصطلاحات ارضی دموکراتیك، اختصاص یافتن فعالیت سرمایهٔ خارجی به‌نیازهای اقتصاد ملی وغیره) راهدف قرارمی‌دهد، درطرح برنامه‌های گسترش جای‌ارزنده‌ای دارند. برای‌تجدید تربیت افرادکوشش‌های عظیمی‌لازم‌است. وبدین منظوربرای گسترش اقتصادی همواره مناسب‌تر (هر چند در اصطلاح اقتصادی تعریف آن دشواراست) پایه مهمی ایجادمی‌شود.

تجربه صنعتی شدن‌کشورهای آسیا، وآفریقا وآمریکای لاتین نشان می‌دهد که درهم نوریدن ساخت‌کهنه اجتماعی ـ اقتصادی وازمیان برداشتن عقب‌ماندگی اقتصادی روندی پیچیده و چند شکلی است. به‌هیچ وجه‌نیازی به تصریح نیست که هرگروه ازکشورها، هرکشورجداگانه درشرایط مشخصی به صنعتی شدن مبادرت می‌نمایند که‌خاص آنهاست. این روند در هرکشور درقالب خطوط ویژه‌ای نمایان می‌گردد. درعین حال همانطورکه تجربه تاریخی نشان مـی دهد، تسریع پیشرفت اجتماعی ـ اقتصادی برپایه صنعتی‌شدن تنها زمانی میسراست که دگرگونی ژرف اجتماعی صورت پذیرد وپیروزی‌مناسبات پیشرفته و جدید تولید تأمین‌گردد

کشورهای غیرمتعهد باید قدرت واقعی و بالقوه و همچنین ضعف خود را بشناسند. باشناخت همزمان این دومی باشدکه آنهامی‌توانند تصمیم بگیرندکه چه باید بکنند.» سپس پیامی از طرف رهبران‌کشورهای غیرمتعهد برای رئیس جمهور آمریکا ورئیس شورای وزیران اتحاد شوروی فرستاده شد. رهبرانی که این‌پیام را امضاءکردند عبارت بودنداز:

محمددا د نخست وزیر افغانستان، نروم‌سیهانوك‌رئیس کشورکامبوج، سیریماوو باندرانایکه‌نخست‌وزیرسیلان، اسوالدو ـ دورتیکوس رئیس جمهور کوبا، اسقف ماکاریوس‌رئیس‌جمهورقبرس، جواهرلعل‌نهرو نخست‌وزیر هند، سوکارنو رئیس جمهور اندونزی، حسن دوم پادشاه مراکش، حبیب‌بورقیبه‌رئیس جمهورتونس، جمال عبدالناصر رئیس جمهور مصر و تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی.

تصمیمات‌کنفرانس بلگراد ازطرف امپریالیستها باخشونت روبروشد. بعد ازاین‌کنفرانس بودکه مداخله آشکار آمریکا در ویتنام شروع شد؛ ملت آزادیخواه کنگو (زئیرکنونی) سرکوب شده و پاتریس‌لومومبا به شهادت رسید. هند ازطرف ارتش‌چین موردتهاجم قرار گرفت؛ ولی تمام این‌کوششها نتوانست اتحادکشورهای‌غیرمتعهدرا از بین‌ببرد.

بقیه در شمارهٔ بعد

بقیه از صفحه ۴

فراموشی یعنی چه؟

«دشمن، ضربهٔ نیرومندی را تحمل‌کرد»، به خاطر می‌آید، «دشمن ضربه شدیدی را تحمل‌کرد». در این حالت، تغییرصفت «نیرومند» به صفت «شدید»، تحریفی دربیان اصلی ایجاد نمی‌کند. ولی، اگرضمن به یادآوردن، از مفهوم‌های مشابهی استفاده شودکه درواقع، به طورعینی هم ارزنباشند، در این صورت، بازسازی با احتمال برابر، منجربه اشتباه می‌شود. مثلا، درکتاب **ك. چوکوسکی** به نام «از دو تا پنج» دراین باره گفتگو می‌شودکه کودك به مادرش اطمینان می‌دهد که از رادیو دربارهٔ نویسنده‌ای به نام «تیگرتولستوی» شنیده است[1]. البته، وقتی‌که‌کودك بزرگ شود، دیگر «ببر» و«شیر» را با هم اشتباه نمی‌کند، زیرا برای آدم‌های بزرگ، اینها دو مفهوم‌کاملا متفاوتند، ولی برای دانش‌آموزان‌کلاس‌های بالاتر هم ممکن است پیش‌آیدکه مثلا «ستارخان» را با «باقرخان» اشتباه‌کنند وبه‌علت اینکه، هردو از انقلابیون مشروطه بوده‌اند، یکی را به جای دیگری‌بگیرند. اگر، مثلا این پرسش را (البته‌ازکسی‌که مورخ نباشد) مطرح‌کنیدکه: «بانی‌فرهنگستان علوم روسیه چه‌کسی بوده است؟»، چه بساکه به شما پاسخ‌دهند، **«لومونوسوف»**: درحالی‌که **میخائیل واسیلویچ لومونوسوف**. بانی نخستین دانشگاه روس بوده است، دراینجا شباهت‌ذهنی‌که بین «دانشگاه» و «فرهنگستان» وجود دارد، منجربه مخلوط شدن‌آنها می‌شود و اشتباه پیش می‌آید؛ و در واقع «شباهت ذهنی» در اینجا بین مفهوم‌هایی به وجودآمده است‌که «ازلحاظ عینی» با هم تفاوت دارند.

با وجود این، فراموشی، همیشه منجربه‌تغییر نمی‌شود. در بعضی موارد، ضمن به‌یادآوردن، ردیف اولیهٔ حلقه‌ها، مثلا واژه‌ها، رقمها، جمله‌هـا و غیرآن، به‌هم می‌خورد. مثلا، اگرکسی با رنگ‌های طیف‌آشنا نباشد، تنهـا با تکرار می‌تواند ردیف رنگ‌ها را به‌خاطر بسپارد: قرمز، نارنجی، زرد، سبز، آسمانی، آبی، بنفش. ولی، اگرچندی بگذرد بازهم ممکن است ردیف‌ها به‌هم بریزد و رنگ‌ها (درذهن) جابه‌جاشود.

نظریهٔ احتمالی به‌یادآوردن، دشواری معمای مربوط «عامل‌بازدارنده» را هم حل می‌کند: چرا ممکن است «شباهت» گاهی به‌حـافظه‌کمك‌کند وگاهی باعث دشواری به‌خاطر آوردن بشود؛ موضوع این است‌که شبـاهتهای عینی، هیچگـونه دشواری به‌وجود نمی‌آورد وآنچه‌که باعث‌گرفتاری می‌شود، شباهت‌هاوهم‌ارزی‌های ذهنی است. اگریك شباهت عینی، مانع به‌یادآوردن بـاشد، در این‌صورت به‌طور کلی نبـاید هیچ‌چیز به‌خاطر بیـاید، زیرا هرچیزی در هـروضعی‌که باشد، با مجموعه‌ای از چیزهای دیگـر شباهت دارد. علاوه براین، شبـاهت عینی یکی از ویژگیهای جدا نشدنی اشیاء دنیای واقعی است‌که نه می‌توان‌آن را از بین‌برد و نه تغییر داد. البته، شباهت بین دوموضوع، معمولا تـا حدی (گاهی بیشتروگاهی کمتر)، معرف شباهت واقعی است. گاهی پیش می‌آیدکه بـرای‌کسی، پدیده‌های کاملا دور از هم، شباهت‌هایی پیدا می‌کنند وبرای چنین شخصی، این پدیده‌ها، هم ارز می‌شوند. مثلا، ازآنجـاکه ایرانی‌ها بیشتر از طـریق ارامنه، مسیحیان را شناخته‌اند، ممکن است هرمسیحی را، ارمنی بدانند، یعنی مسیحی بودن‌و ارمنی بودن به‌یك معنی گرفته شود.

هرقدرهم‌که شباهت عینی دویا چند پدیده زیاد باشد، به‌شرطی‌که‌این‌شباهت برای شخص، به‌معنای هم ارز بودن پدیده‌هـاگرفته نشود، در به‌یـادآوردن‌آنها، دشواری زیادی پیش نمی‌آید. هرقدرهم‌که شباهت پدر بـا عمو زیاد باشد، پسر هرگزآنها را به‌جای‌هم نخواهدگرفت، زیرا برای او، هرکدام از آنها شخصیت جداگانه‌ای دارند. درحالی‌که برای افراد بیگانه، حتی‌شباهتهای‌کوچك‌هم‌ممکن است باعث اشتباه شود وکسی به‌جای دیگری به‌حساب‌آید.

به‌این ترتیب، فراموشی (که به‌صورت اشتباه در به‌خاطرآوردن، تعبیرمی‌شود)، مربوط به‌چیزهایی می‌شودکه برای شخص اهمیت دارد و ارتباطی به «سازوکار» خود حافظه، آن طورکه بعضی از نظریه‌های مربوط به‌فراموشی‌ادعا می‌کنند، ندارد. جالب است‌که **له‌و تولستوی** هم، که متخصص باریك‌بینی‌های روح انسانی بود، روی بستگی بین‌هم ارزی و هم معنی بودن با اشتباه حـافظه، تکیه می‌کند. در یادداشتهای روزانهٔ او، این قضاوت پرمعنی دیده می‌شود: «به‌چه مناسبت فلانی را به‌خاطر می‌آوریم و دیگری، را از یاد می‌بـریم؟ چرا **سرژ** را به‌جای **آندره** و **آندره** را به‌جای **سرژ** می‌گیریم؟ در حافظه، خصلتی نقش می‌بندد. این‌چیزی که در حافظه نقش بسته است، افراد، چیزها و احساسهای متفاوتی را به‌هم‌مربوط می‌کند. و این، همان موضوع هنر و ادبیات است (یادداشت، مربوط به ۲۱ اوگوست سال ۱۹۰۰ است).

از نظریهٔ احتمالی به‌یـادآوردن، می‌توان به‌طور نظری نتیجه‌گـرفت‌که حافظهٔ آدمی، به‌طور بالقوه، امکان‌های بسیار زیادی دارد؛ زیرا فـراموشی در این نظریه، نه به‌صدمه‌ای‌که به «اثرها» می‌رسد و نه به‌تغییر خود به‌خودی آن، مربوط نمی‌شود. این نظریه، یك عامل روانشناسی واقعی را نشان می‌دهد، که هم در زمان یادگیری و هم در زمان به‌خاطرآوردن‌آنها، باید در نظرگرفته شود. این عامل، همان‌هم ارزی‌هـاست‌که درکیفیت، کمیت و ردیف‌آنچه‌که باید به‌یـادآوریم، اثر می‌گذارد. با به‌حساب‌آوردن به‌موقع و درست این عامل، می‌توان حداقل اشتباه در حافظه و یا فراموشی رسید.

ما، خیلی‌کلی، مسیر تکاملی دیدگاه‌های روانشناسی را دربارهٔ فراموشی، مورد بررسی قراردادیم. هرفـرضیه‌ای براساس مجموعـه‌ای از حقایق خاصی‌که مورد توجه این و یاآن متخصص‌بوده است، به‌وجودآمده است. روشن است‌که‌نباید گمان‌کردکه‌کارمربوط به‌بررسی مفهوم «فراموشی» به‌پایان‌رسیده است؛ با آزمایشهای تازه‌ای‌که انجام خواهد شد و با حقایق تازه‌ای‌که به‌دست خواهدآمد، فرضیه‌های تازه‌ای پیدا خواهد شدکه بتواند این مساله را بهتر وقطعی‌تر، حل‌کند.

---

۱ ـ تیگر به زبان روسی یعنی ببروکورك، واژهٔ له‌و راکه به معنای‌شیر است با تیگر اشتباه می‌کند وبه جای له‌و تولستوی می‌گوید تیگرتولستوی.

بقیه از صفحه ۱

نگاهی به دو افسانه در ...

مبلغین عمده نظریه‌های «تغییرسرمایه‌داری» درایالات متحده عبارتند از: آ.آ.برل، نویسنده کتاب «قدرت بدون مالکیت» و «انقلاب سرمایه‌داری درسده‌ی بیستم»، ج.ك.گالبریث («جامعه‌مرفه»). دربریتانیای کبیر، سازمان ویژه‌ای برای ترویج نظریه «سرمایه‌داری مردمی» وجود دارد. افسانه «سرمایه‌داری مردمی» در آلمان غربی‌عرصه مساعدی برای رشدیافت. درسال ۱۹۵۷، ارهارد، که بعدأوزیر اقتصاد آلمان غربی شد، درکتاب خود جمهوری آلمان فدرال رابعنوان «دولت رفاه‌بخش» توصیف‌کرد.

۱ ـ افسانه دموکراتیزه شدن سرمایه

یکی ازشالوده‌های نظریه «تغییر سرمایه‌داری» افسانه «دموکراتیزه شدن سرمایه» است. اقتصاددانان بورژوا مروج این‌عقیده‌اندکه نوع سهامی شرکت‌ها و توزیع وسیع سهام‌میان مردم نمودارد‌موکراتیزه شدن سرمایه، تبدیل همه مردم به سرمایه‌دار، شریك‌سرمایه، ودریافت‌کننده سودسهام می‌باشد. مثلا آ.آ.برل، می‌کوشد ثابت‌کندکه‌امروزه روزکارگران وکارمندان‌کارخانه‌ها مالکین واقعی بنگاه‌های سرمایه‌داری هستند ومالکیت خصوصی ازبین رفته است.

این ایدئولوگ‌ها درباره‌ی این واقعیت‌که سهام بنابه‌کمیت وارزش بطور متفاوت در بین بخش‌های مختلف جامعه تقسیم می‌شوند مطلقاً چیزی نمی‌گویند. به‌نظرآنها، مالکیت غول‌های مالی سرمایه‌داری با مالکیت‌کسانی‌که تنهایك سهم دارند برابراست. اقتصاددانان مترقی آمریکا تخمین زده‌اندکه ۷۰٪ سهام (از لحاظ ارزش) دردست‌کسانی متمرکزشده‌که صاحب بیشترین درآمدها (سرمایه‌داران، زمینداران بزرك وغیره) هستند. کارگران نمی‌توانند پس‌انداز زیادی داشته باشند وصاحب سهم‌شوند؛ اندك پس‌اندازی هم‌که‌کارگران دارند دردوره‌های بیکاری مصرف می‌شود.

س.رایت‌میلز جامعه‌شناس آمریکایی، بدرستی درکتاب «قدرت نخبگان» یادآورمی‌شودکه اندیشه «توزیع‌مالکیت» ازطریق فروش سهام یك «پندار رایج» است و «حدود ۲٪ تا ۳٪ جمعیت بالغ مالك اکثریت منفعت سهام‌جهان شرکت‌ها است.»[1]

توزیع سهام دربین سهام‌داران‌کوچك ومتوسط نه‌تنها غول‌های سرمایه‌مالی را ازکنترل شرکت‌های سهامی بازنمی‌دارد، بلکه عملا به‌آنها دردستیابی به‌هدف‌هایشان یاری می‌رساند.

سرمایه‌داران‌بزرك‌ازسوداگری‌بازارسهام‌برای افزایش‌سرمایه خود به قیمت سهام‌داران‌کوچك ومتوسط استفاده می‌کنند.

لنین می‌نویسد، «دموکراتیزه‌شدن» سهامداری‌که سفسطه جویان بورژوا و «باصطلاح سوسیال دموکرات‌های» اپورتونیست ازآن انتظاردارند (یاوانمودمی‌کنندکه انتظاردارند) به «سرمایه جنبه دموکراتیك بدهد» وبرنقش واهمیت‌تولید کوچك بیفزاید وقس‌علیهذا، درماهیت امرچیزی نیست‌جزیکی ازشیوه‌های‌تشدید قدرت اولیگارشی مالی.»[2]

بجای «دموکراتیزه‌کردن سرمایه» و «گسترش‌تعداد مالکان»، عملا تمرکز سرمایه نزدگروه‌کوچکی ازسرمایه‌داران انجام می‌گیرد، که ازمیوه‌های تولیدکه خصلت اجتماعی دارد، بهره می‌جویند.

۲ ـ افسانه انقلاب مدیریت

اقتصاددانان بورژوا برای اثبات اینکه سرمایه‌داران امروزه ازحق اداره اقتصادمحروم‌شده‌اند،واینکاربه اصطلاح‌به مدیران زحمتکش واگذارشده است،که «نمایندگان مردم» می‌باشند،کوشش زیادی می‌کنند. درسال ۱۹۴۰، جیمزبرنهام جامعه‌شناس آمریکایی،کتاب «انقلاب مدیریت» را منتشرساخت، اودراین‌کتاب درباره‌ی دوره‌ی‌گذاراجتماعی به‌نوعی ازجامعه‌که آنرا جامعه مدیریت‌می‌خواند، سخن می‌گوید. برنهام‌درباره‌ی دموکراسی‌اقتصادی وتاثیر «افکارعمومی» بررفتار مدیران صحبت می‌کرد. جی.ك.گالبریث، استاد هاروارد نیزازچنین عقیده‌ای هواداری می‌کند (کتاب «دولت صنعتی جدید»).

اقتصاددانان‌بورژوا ازاین واقعیت‌که‌سرمایه بمثابه‌یك‌فونکسیون (کارکرد) ازسرمایه بمثابه مالکیت جدا است، واقعیتی‌که قبلا مارکس هم‌آنرا خاطرنشان ساخته‌بود، وسیعاً استفاده می‌کنند. درشرایط امپریالیسم،که درآن شرکت‌های سهامی یاکورپراسیون شکل اصلی بنگاه‌ها را تشکیل می‌دهند، جدایی سرمایه بمثابه مالکیت ازاستفاده‌ی آن بمراتب ابعاد وسیع‌تری یافته است.

اقتصاددانان بورژوابا سوء تعبیرازاین‌پدیده واقعی، ماهیت آنرابنادرستی تفسیرمی‌کنند، و می‌گویند دایره مالکان گسترش یافته حال آنکه سرمایه عملا متمرکزترشده است.

ایدئولوگ‌های بورژوا برای اثبات تعلق شرکت‌های سهامی به‌کل مردم مسأله شکل مدیریت را جایگزین مسأله شکل‌مالکیت می‌سازند، بدین‌ترتیب‌این واقعیت‌آشکاررا‌که خصلت یك‌بنگاه بوسیله شکل مالکیت ونه شکل مدیریت آن تعیین می‌گردد، نادیده می‌گیرند.

اقتصاددانان‌بورژوا این‌مساله‌راکه مدیران به‌کدام طبقه تعلق‌دارندمغشوش می‌کنند. درواقع، طبقه‌خاص مدیران وجودندارد. کسانی‌که به قشرپائینی مدیران تعلق دارند، آنهایی‌که مستقیماًدرپویش تولیدمادی‌شرکت دارند، جزء روشنفکران هستند وحقوق دریافت می‌کنند. این افراد درتعیین خط‌مشی تصمیمات شرکت یا توزیع سود وغیره، دخالتی ندارند. امامدیران‌ارشد، بخشی ازبورژوازی‌انحصاری هستند. بنابراین، کاملا اشتباه‌است‌که‌آنها را «نمایندگان مردم» معرفی‌کنیم. آنها وقتی اداره‌کنند فعالیت‌های شرکت هستندکه بخش‌اعظم سهام را صاحب‌باشند.

ازاینرو، اندیشه «انقلاب مدیریت» با واقعیت منطبق نیست. هدف اصلی چنین نظریه‌هایی پنهان‌کردن سلطه‌ی اولیگارشی‌مالی وافزایش سودآنها است. مدیران‌اداره‌کننده‌ی‌شرکت‌هاحقوقی معادل‌چند صدهزاردلاردرسال‌دریافت‌می‌کنند. این‌یکی ازراههایی است‌که‌سود دست‌نخورده به‌انحصارگران می‌رسد. اقتصاددانان بورژوا سعی می‌کننداین‌نکته رابا تصویرمدیران شرکت‌ها بعنوان‌کارمندان‌متوسط پنهان دارند.

۱ـ س. رایت‌میلز، قدرت نخبگان، نیویورك، ۱۹۵۶، صفحه ۱۲۲.

۲ـ و.ا.لنین، «امپریالیسم، عالی‌ترین‌مرحله‌سرمایه‌داری»، مجموعه‌آثار، جلد ۲۲، صفحه ۲۲۸.

بقیه از صفحه ۱

شکست یا درس ؟...

از آغاز، جنبش «نوچپ» فاقد همگونی بود. بسیاری از اعضای آن بسادگی تسلیم‌جاذبه عبارت پردازی‌های انقلابی شدند. آنان فاقد شکیبایی و قدرت تحلیل و ارزیابی هوشمندانه از یك وضعیت مشخص بودند. دسته دیگر آشکارا علیه کمونیسم موضع تعصب‌آمیز و ناشی از پیشداوری اختیار نمودند.

جنبش نه‌وحدت ایدئولوژیك‌داشت نه وحدت سازمانی. پریشانی وعدم‌انسجام سیاسی «نوچپ» درنا توانی آنان از درك سرمایه‌داری بمثابه یك‌جامعه متعارض طبقاتی واز مشاهده شیوه‌های راستین تجدید سازمان آن به‌یك جامعه عدالت اجتماعی، متجلی می‌شد.

خواست‌های آنان وشیوه‌هایی که برای نیل به این خواست‌ها دنبال می‌شد رویایی و آرمانی[4] بود. آنان براین باور بودندکه ارادهٔ تغییر، درترکیب بااعتراض وپرخاش می‌تواند به عامل‌تعیین کننده‌ای در تغییر جامعه موجود تبدیل شود. رویاگرایی[5] آنان همچنین در نگرش هیچ‌گرایانه[6] شان نسبت به احزاب کمونیست‌ودیگر نیروهای‌پیشرو و از لحاظ سیاسی سازمان یافته کشورهای سرمایه‌داری ونسبت به سوسیالیسم وتجربه سوسیالیستی آشکار می‌شد.

گوناگونی ژرف وتلون‌وسیع نیروهای «نوچپ» منطقی وطبیعی بود. در اوایل دهه هفتاد این جنبش وارد دوران انحطاط خود شدکه بدنبال آن بحران عمیقی فرارسید. برای بسیاری ازاعضاء این درسی‌جدی بودکه‌آنان رابه‌جستجو، ویافتن وحدت‌باتوده‌های گسترده‌جوانان آزاداندیش (دارای تفکر دموکراتیك) وامی‌داشت، حال‌آنکه دیگر این افراد را بهانه‌ای شد برای همهٔ انواع کنش‌های افراطی، ماوراء چپ‌گرایی یا بی‌علاقگی وبی‌تفاوتی.

خطر افراطی‌گری

بحران گروه‌های چپ‌گرا که در مرحله خاصی گریبان‌جنبش «نوچپ» راگرفت. گواینکه از این کشور تا آن کشور تفاوتهایی داشت در مجموع بشدت باخیزش و اوج‌گیری‌جنبش دموکراتیك جوانان طی اوایل دهه هفتاد درتعارض بود. درفرانسه «نوچپ»ها بسرعت نفوذ خودرا از دست دادند ولی در آلمان غربی و ایتالیا این روند کندتر بود. انشعابات، درگیریهای جناحی و دسته‌بندی دامنگیر سازمانهای عمده اینان در ایالات متحده آمریکا شد. مهم‌ترین آنان سازمان «دانشجویان هوادارجامعه دموکراتیك» پس ازیك رشته انشعابات به یك گروه افراطی دگردیسه شد، از سکه افتاد وآنگاه به‌ورطه تروریسم‌در‌غلطید. درسال‌های ۷۰ـ۱۹۶۹ اعضای آن بیست‌ودو عمل انفجار بمب را در محیطهای دانشگاهی، بانك‌هاوایستگاه های سربازگیری سازمان دادند. بورژوازی‌درمبارزه‌خود علیه طبقه‌کارگر ونیروهای چپ‌وسیعاً ازفرقه‌های افراطی بهره‌برداری می‌کند.

رهبران گروه تروریستی بادر ـ ماینهوف درآلمان غربی به ارتکاب ۵۴ فقره قتل، سرقت‌های متعدد از بانك و غیره متهم شدند. مطبوعات آلمان غربی اتفاق نظر دارندکه‌در اثر عملیات اینان آراء نمایندگان نیروهای دست راستی افزایش یافته است. عملیات چپ افراطی در دیگر کشورهای اروپای غربی تأثیر سیاسی مشابهی بجای می‌گذارند زیرا برای تبلیغات عوام فریبانه علیه «تهدید سرخ» بهانه‌ای‌بدست نیروهای دست‌راستی داده وبطور عینی رادیکالیسم نئوفاشیستی وراست‌گرایانه را تشویق می‌کنند.

درجریان‌وقایع شیلی، افراطی‌گری نقش ضدانقلابی مهلکی ایفاکرد. چنانکه والودیا تایتل بویم[7] یکی از رهبران حزب کمونیست‌شیلی خاطرنشان ساخته، این جریان لطمات عظیمی بـه انقلاب وارد آورده وبشیوه‌های متعدد دست‌یابی ضد انقلاب را به قدرت تسهیل نموده است.

در پرتقال افراطیون از هر طرف ضربه‌زدند. آوانت[8] روزنامه‌کمونیستی پرتقال نوشت: «عملیات سازمانهای شبه انقلابی نشان می‌دهدکه آنان نگران مناقع زحمت‌کشان نیستند بلکه بازیچه دست نیروهای مرتجعند. شبه انقلابیون در نبرد علیه حزب کمونیست پرتقال و دیگرنیروهای دموکراتیك‌متحدفاشیستها هستند.»

بعبارت دیگر گروه‌های افراطی با ماجراآفرینی‌های‌شبه انقلابی‌وخواست‌های افراطی خود وحدت نیروهای انقلابی‌را خدشه‌دار ساخته و متحدین بالقوه خود را به‌اردوی دشمن‌طبقاتی می‌رانند. آنان با اختیارکردن پلاتفرمی ضدکمونیستی به مرتجعین پیوند می‌خورند. خط‌مشی «افراطیون چپ» ازآن جایی‌که به‌کوره راه پرووکاسیون‌های بی‌ثمر راه می‌برد برانزوای‌رهبرانشان ازتوده‌های گسترده جوانان ودانشجویان می‌افزاید. بسیاری از «نوچپ»ها بتدریج به درك خطراتی که گرایش‌های اپورتونیستی چپ، آنارشیست‌ها، تروتسکیست‌ها و دیگر گروه‌های‌ماورا چپ‌ایجادکرده،پی‌میبرند.

در این شرایط رهبران افراطیون چپ به‌تکاپو افتاده‌اند تا «نقش‌ایوان» سازمانهای خود را از نو «آذین» بندند و ظاهراً آماده‌اندتا برخی‌دگم‌های‌مطلوب خویش‌رابکناری نهند، حتی اگر بدلایل تاکتیکی، و اجازه می‌دهند در شیوه استدلالشان‌گوشه‌هایی به‌تقبیح خشونت و تروریسم اختصاص یابد، ولی در واقع سرآن‌ندارندکه از دیدگاه‌ها یاشیوه‌های آنارشیستی خویش دست بردارند.

افراطیون چپ هرزمان که شرایط ایجاب کند در انتظار موقعیت مساعد، خاموشی می‌گزینند و با این امیدکه راه باز شود خود را پشت‌سرآن احزاب و اتحادیه‌هایی پنهان می‌کنندکه مبارزه علیه‌شان‌راوظیفه مقدم خویش‌می‌دانستند. آنان اکنون پایگاه‌های خود راهرجا که امید پیروزی باشد برپا می‌دارند. سازمانهای آنان، فی‌المثل، بسرعت نسبت به‌فعال شدن جنبش دانش آموزان دوره متوسطه‌عکس‌العمل‌نشان می‌دهند. رهبران چپ‌گرایان بویژه تروتسکیست‌ها تلاش ورزیده‌اند تا پایگاهی در این جنبش‌ها بچنگ‌آورند وآن راکنترل کنند. آنان از این هم فراتر رفته وبرآنند تا در جنبش‌کارگران جوان رخنه کنند، ولی هدف راستین رهبران چپ‌گرایان‌کما‌فی‌السابق نبرد علیه احزاب‌کمونیستی و کارگری، سدکردن نفوذروزافزون‌آنان و تضعیف مواضع ایشان‌است. آنان تلاش می‌کنند تا بین نیروهای دموکراتیك و طبقه‌کارگر شکاف اندازند.

به‌سوی رشد

جریان وقایع بنحومتقاعدکننده‌ای نشان داده‌که‌کمونیست‌ها حق داشتند «نوچپ»ها را از دعاویشان دایر بر رهبری‌طبقه‌کارگر وتلاش‌های‌هژمونیستی برای تحمیل پندارها و دیدگاه‌هاشان‌بر روند انقلاب‌جهانی برحذردارند. پاره‌ای از اعضاء جنبش «نوچپ» دید انتقادی‌و متعادلی در قبال‌کمبودها و نارسایی‌های آن اختیارکرده‌وطرح‌های‌تئوریك‌بظاهر بی‌نقص‌آن را با واقعیت و ضرورت‌های راستین‌درگیری‌های‌طبقاتی‌محك‌می‌زنند. در سالهای اخیر بی‌توجهی «نوچپ» نسبت به‌نبرد اعتصابی ونقش‌طبقه‌کارگر در ساخت اجتماعی‌و اقتصادی جای‌خود را به تشخیص و تصدیق نقش اصلی آن در روند انقلاب‌آزادیبخش داده است. این تغییرات را بسط و تکامل مبارزه طبقاتی‌پرولتاریای‌کشورهای‌سرمایه‌داری طی دهه هفتاد ببار آورده است، بنحوی که با گسترش و رزم‌آوری‌پیگیرتر آن، عنایت و احترام‌به‌طبقه‌کارگروکشش‌های سازمان یافته‌اش در میان دانشجویان فزونی‌گرفت و ارتقا یافت.

ارزیابی مجدد ارزش‌ها در پیوند با تجربه فرادست‌آمده جنبش دانشجویی‌به نتایج مثبت معینی منجر شده است. یکی از این‌نتایج تمایلی‌است‌که برای‌ارزیابی جنبش «نوچپ» وگرایش‌های‌آن دریك متن تاریخی گسترده دیده می‌شود. س. لیند یك‌دانشجوی «نوچپ» ایالات‌متحده آمریکا سنتزی ازآن چه راکه در دهه ۶۰ و دهه ۳۰ بمثابه بهترین نوع‌کار سیاسی بشمار می‌رفت بعنوان برنامه دهه هفتاد پیشنهادکرد. د.مارشاك و د. وولی مولفین یك تك‌نگاری پیرامون تحول «نوچپ» آمریکا نیز نگرش مشابهی به مساله دارند. آنان می‌نویسندکه نظام به تغییرات اساسی و نه جزیی‌نیازمند است و ازآن جائیکه سیستم داوطلبانه تن به چنین‌تغییراتی‌نخواهدداد ازاتحاد باطبقه کارگر بمنظورانهدام‌سیستم‌گریزی‌نیست.

این تغییرات با تغییر جهت قابل توجهی در بسیاری جنبش‌های «نوچپ» ازکجروی ضدکمونیستی همراه بود.

همکاری و پیوندهای نزدیك‌تر بین نیروهای «نوچپ» و کمونیست‌ها بمثابه رزمندگان پیگیر برله دموکراسی و بر علیه استثمار سرمایه‌داری‌وسیعا بوسیله نحوه برخورد بخردانه به‌جنبش‌جوانان‌و خط‌مشی عمومی احزاب‌کمونیست به‌پیش رانده می‌شوند. کمونیست‌ها بطور پیگیر و صبورانه به‌جنبش دانشجویی ودیگر جنبش‌های غیر پرولتری که پایگاه توده‌ای «نوچپ»هاست‌کمك می‌کنند تا ازآوانتوریسم (ماجراجویی انقلابی) خلاصی‌یابند و دریابندکه مبارزه‌راستین انقلابی دوران ما از مبارزه توده‌ای جدایی‌پذیر نیست. بل مستلزم جلب توده‌های وسیعی‌که قربانیان‌ستم‌واستثمار انحصارات‌اند به‌صفوف‌نیروهای‌دموکراسی و ترقی اجتماعی است.

علاقه فزاینده‌جوانان‌به مارکسیسم‌ـ‌لنینیسم بمثابه تئوری براستی انقلابی و علمی، و کشش‌های جمعی پرتوان‌آنان برای صلح‌وخلع سلاح و درك و دریافت بهتر اندیشه‌هاشان درمیان‌خلق‌ها‌شاهدی از تغییر جهت‌های مثبت‌ارزنده‌ایست‌که طی سالیان اخیر در میان جوانان، یعنی آنان‌که زمانی ذخیره اصلی جنبش «نوچپ» بوده‌اند، صورت پذیرفته‌است.

ل.ای. برژنف‌دبیراول کمیته‌مرکزی حزب‌کمونیست اتحادشوروی‌چنین اشعار داشت:

«جوانان سرهمسازی بانظام‌استثمار و باماجراآفرینی‌های‌خونبارامپریالیسم ندارند. کنش‌های توانمندکارگران، دهقانان و دانشجویان جوان، سرشت توده‌ای و روح رزمنده آنان در سالهای اخیر به‌عامل جدی در مبارزه سیاسی کشورهای سرمایه‌داری تبدیل‌شده‌اند.»

۱ـ Newleft درفارسی «چپ‌جدید» و «چپ نو» هم ترجمه شده است.

۲) Spontaneity
۳) Negativism
۴) Utopian
۵) Utopism
۶) Nihilist
۷) Volodia Teitelboim
۸) Avante

هفته‌نامه
سوگند
صاحب امتیاز:
دکتر احمد رضوانی
مدیر مسئول وسردبیر:
محمود اعتمادزاده به‌آذین
زیر نظر شورای نویسندگان
محل موقت اداره، تهران، خیابان فخررازی، شماره ۸۲ طبقه سوم

۱۹۷۹ سال جهانی کودک

نویسنده :ویکتور دراگونسکی

گوربوشکای مستقل!

ترجمه : پوری سلطانی

درحدود دوهفته پیش‌قراربود یکی ازنویسندگان بزرك به دیدن ما بیاید و بدین جهت جشن بزرگی درمدرسه بپا کرده‌بودیم. همه‌بچه‌های‌مدرسه داستانهای بامزه وشعرهای زیبای او را خوانده بودند وازآنها لذت‌برده‌بودند. بنابراین وقتی خانم معلم گفت‌که این‌نویسندهٔ‌بزرك قول داده است به‌کلاس ما بیاید همه از خوشحالی دست‌زدیم وهورا کشیدیم.

ولی خانم معلم گفت «هورا نکشید! اینجا که سیرك نیست. اینجا محیط مدرسه است. بهتراست فکر کنیم وبه‌بینیم چطور می‌توانیم از مهمانان استقبال کنیم. مغزهایتان را بکار بیندازید و پیشنهاد بدهید.»

دستهایکی پس‌ازدیگری بالامی‌رفت و پیشنهادها ارائه می‌شد. هرکس سعی می‌کرد صدایش را بلندتر کند تاحرفش بگوش معلم برسد.

«یك‌دسته‌گل تقدیمش می‌کنیم!»

«به‌اولقب افتخاری «پیشرو» می‌دهیم!»

«یك جاسنجاقی به‌اوهدیه‌می‌دهیم!»

«یك عکس دسته جمعی با او می‌گیریم!»

«چه‌بی‌معنی! برایش خوراکی می‌آوریم!»

«چایی با نان‌وکره وسوسیس!»

«من‌یك‌چیزی بنظرم‌رسید! به‌محض ورود برایش یك‌هورای بلند می‌کشیم!»

«راست‌میگه! وباشلیك تیر به‌اوسلام می‌دهیم. صدویك‌شلیك تیردرآن‌واحد!»

«راست‌میگه! دربازمی‌شود وناگهان قیر... بوم!»

«ودودو آتش همه‌جارافرامی‌گیرد!»

«ای‌یه!»

«نه، جاسنجاقی بهتره!»

«جاسنجاقی به چه درد اومی‌خوره، احمق‌جان؟ فکرمی‌کنی اوابله‌است؟»

«خودت ابلهی!»

«گربهٔ مرا به او بدهید، شش‌کیلو خالص وزن داره!»

«چه‌حرفها! گربه‌ات‌را به‌کس‌دیگری قالب کن!»

«هیچکس نمی‌خوادش!»

«جاسنجاقی!»

«میتونی صدات روببری و هی نگی جاسنجاقی؟»

«پرتش کن روسقف!»

«آخه سنگینه!»

کلاس ششمی‌ها راصدا کن کمك کنن»

«بحث‌وگفتگوی ما به‌درازا کشید تا اینکه خانم معلم گفت، «خوب، معلوم‌شد، یك‌دسته‌گل، این‌یکی. کف‌زدن‌دسته‌جمعی، این دوتا. بعدهم از او خواهش می‌کنیم برایمان از نوشته‌هایش بخواند. وقتی خواند اورا به لقب افتخاری «پیشرو» دستهٔ خودمان مفتخرمی‌کنیم ویکی از بچه‌ها دستمال‌گردن مخصوص‌را به‌گردن اومی‌بندد. بعد با او عکس می‌گیریم، و تمام می‌شود. فروتن ومتین. موافقید؟»

«خوبه! خیلی‌خوبه، موافقیم.»

دراین موقع گوربوشکین بلند شد- البته ما او راگوربوشکا صدا می‌زنیم- دستش رابلندکرد، ولی‌خانم معلم متوجه نشد. کلاس پراز آشوب و هیجان بود. گوربوشکاکوچولوبود وگرد وقل‌قلی،مثل جوجه‌تیغی.

من گفتم، «خانم معلم گوربوشکامی‌خواهد چیزی بگوید.»

خانم معلم گفت، «خوب، چیه؟»

گوربوشکا شروع کرد. اول یك‌صدا- هائی مثل آواز ازدهانش خارج‌شد مثل «آی... آها... های...» بعدشروع کرد به‌حرف زدن، «ار... ارژ... ارق...»

نمی‌توانست یك کلمه ادا کند. احتمالا زیاده ازحد به‌هیجان آمده‌بود. ما به آرامی صبرکردیم تاحالش‌جا بیاید.

نمایشگاه «انقلاب ایران از دیدگاه کودکان ونوجوانان»

مسئله این است که گوربوشکای ما لکنت زبان دارد. از کلاس اول تا حالا همینطوربوده است. لکنت‌زبانش‌هم‌خفیف نیست، اوقهرمان لکنت زبان است. یك قهرمان لکنت‌زبان سه‌مرحله‌ای شکست‌ناپذیر. همیشه حرف‌زدنش راباصداهای نرم آوازمانندی، مثل، آها-ها-آها-ها-آها-ها شروع می‌کند.

بعد ناگهان به‌مرحلهٔ دوم می‌پرد و سعی می‌کند اولین بخش‌واژه دلخواهش را ادا کند. مثلا اگر بخواهد بگوید «حال شما چطوراست؟» بعدازاینکه آواز معمولش «آها-ها...» راخواند، مثل‌طوطی‌ده دوازده بار کلمه «حا...حا...حا...» را تکرارمی‌کند.

سرانجام ازاین‌وضع خسته می‌شود و درحالیکه سرش‌را بسرعت تکان‌تکان‌می‌دهد تا ازاین‌لکنت زبان رنج‌آورخلاص شود، کلمهٔ‌ناگهان جادوئی «تخ-تخ-تخ» را فریاد می‌کند و بلافاصله باروانی و سهولت فراوان تند وتند می‌گوید «حال شما چطوراست خانم‌معلم من‌کتابچه‌ام‌را درخانه جاگذاشتم، دیگراینکاررانخواهم کرد.»

این‌لکنت زبان فقط درمواردخیلی استثنائی ومهم، یعنی‌وقتی‌که اوعصبی‌می‌شودو به‌اوج‌هیجان‌می‌رسداتفاق‌می‌افتد. در دیگر موارد خیلی قشنگ حرف می‌زند، بلند و روشن. بطور معمول او پسری برجسته و با شخصیت است ومهارت‌زیادی درکشیدن شکل اسب‌دارد. همیشه غذایش رابادیگران قسمت می‌کند وماهمه با او انس‌والفتی بسیارداریم وهیچکس هرگز اورا به‌خاطرلکنت زبانش مسخره نمی‌کند. بهمین‌دلیل است‌که لکنت زبانش یواش‌یواش دارد بهتر می‌شود. ولی‌این دفعه انقدرهیجان‌زده شده‌بودکه دوباره‌به آوازخوانی «آها-ها-ها...» پرداخت. مادرکمال آرامش صبرکردیم چون‌می‌خواستیم‌ببینیم‌گوربوشکای ماچه‌می‌خواهد بگوید. وبالاخره سؤال کرد،

«آها-ها... آها-وا-تخ-تخ-تخ- می‌توانیم ازش امضا بگیریم؟»

در واقع گوربوشکا می‌خواست از نویسنده خواهش کندکه‌کتاب شعرش را برای اوبه‌عنوان یادگاری امضاءکند.

من گفتم، «معلومه‌گوربوشکا، فکر خوبیه»

بعد ازاین منتظر شدیم تا نویسنده بیاید. بعضی از بچه‌ها شعرهای اورا از برمی‌کردند.

یکی‌ازبچه‌ها هنوزعقیده‌اش راعوض نکرده بود وداشت روی سنجاق دانش‌را گلدوزی می‌کرد. ولی بقیه بی‌صبرانه انتظارمی‌کشیدند. وروزها یکی پس از دیگری به سرعت می‌گذشت، تا اینکه سرانجام **شنبه بزرك** ما رسید. آن‌روزما سروتمان را خوب‌شسته بودیم. همه پاك ومنظم‌بودیم، باموهای شانه‌زده‌وبلوزهای سفید اطو کشیده، و دستمال گردنهای قرمز.

ومن‌ازاینکه تمیزی به مایك چنین جلوه‌ای داده بود تعجب‌کرده بودم. حتی دخترها خوشگل بنظر می‌رسیدند. خیلی عجیب بود. انکار ابداً شکل خودمان نبودیم. کلاس راهم مثل دسته گل تمیز کرده بودیم. ویك‌گلدان پرازگل‌هم‌روی میزجلویی‌گذاشته بودیم. بعد دربازشد و نویسنده بدرون آمد. قدش آنقدر بلند بودکه نزدیك بود به‌سقف برسد. باوجود این بنظرغیرعادی نمی‌رسید. **هیچ چیز** غیرعادی دراونبود. فقط همین. مهمتراز همه‌اینکه سعی نمی‌کرد آدم غیرعادی یا متکبری جلوه‌کند. وقتی واردکلاس شد ماهمه بلندشدیم. او بطرف میزرفت‌وخانم معلم گفت،

«دوستان‌من، نویسنده وشاعرمحبوب شما ایوان... مهمان ماست...»

قبل ازاینکه نام اورا تا به‌آخرادا کند ما بشدت هرچه تمامترشروع کردیم به‌دست‌زدن. اوخندید. چهره‌اش شاد و مهربان‌شد. ما بلندتردست‌زدیم‌و به‌دنبال‌آن فریادمان بلند شد. بعضی‌ها سرجایشان بهوا می‌پریدند، و بعضی دیگرسعی می‌کردند آنها راآرام‌کنند وباهردو دست آنها را به پائین می‌کشیدند. ولی آنها حاضرنبودند آرام‌بگیرند ومزاحمانشان را ازخود دور می‌کردند. خود من، به عنوان مثال، یك‌پس‌گردنی به‌بغل‌دستی‌ام زدم، واوهم چنك انداخت و شکم مرا گرفت. بهرحال غوغائی بپاشده بود.

سرانجام خانم معلم روی میزدوما بتدریج آرام شدیم.

وقتی‌کلاس‌کاملا ساکت‌شد، نویسنده بازوان بلندش‌راروی میزتکیه داد، کمی بطرف جلوخم شد وگفت، «حا-حا-حال-شو-شو...»

ما بهتمان زد. این **دیگه‌چیه**؟ پس اوهم لکنت زبان دارد؟ وما این‌راهرگز نمی‌دانستیم. کاملا غافلگیر شده بودیم هیچکس قبلا به‌ما نگفته بود. وکودن کلاس‌ما، سونیا، باآن‌صدای لوسش ازته کلاس شروع کرد به‌ریسه رفتن. نویسنده درحالیکه‌کمی سرخ‌شده بود، خیلی‌عادی ومتین رو به سونیا کرد وگفت، «بچه‌ها، می‌خواستم برایتان توضیح بدهم‌که وقتی ازچیزی بهیجان می‌آیم یاشوق‌زده‌می‌شوم لکنت‌زبان پیدا می‌کنم. اگراین بنظر کسی خیلی مسخره‌می‌آید می‌تواند کلاس را ترك‌کند. من‌ازاین‌بابت رنجیده‌خاطر نخواهم شد.»

اینطوری‌اورا سرجای‌خودش‌نشاند.

سونیا بادکرد ومثل‌لبوقرمزشد.

من بلندشدم‌وگفتم، «ایوان‌ولادیسلاویچ، خواهش می‌کنم به‌سونیا توجه‌نکنید، چون اواحمق است. خواهش می‌کنم‌کاملا راحت باشید و هر چه دلتان می‌خواهد ته‌پته‌کنید، خیال‌کنید اینجا خانهٔ‌خودتان است.»

تمام‌بچه‌هادوباره‌دست‌زدند. نویسنده تبسم‌کرد وچهره‌اش از مهربانی شکفت. شروع‌کرد به‌شعرخواندن. تمام شعرها و داستانهای‌موردعلاقهٔ مارابرایمان‌خواند. وچه‌عالی وبا شکوه! از هرهنرپیشه‌ای قشنگ‌ترمی‌خواند. آنقدرمارا خنداندکه دلمان دردگرفته‌بود. برایمان‌خیلی‌جالب بود، بخصوص‌که می‌دانستیم‌همه‌را خودش نوشته، وحالااو، خود نویسنده، شخصاً در برابرما بود. زنده، وباتمام‌گوشت‌وخونش جلوی ما ایستاده بود!

عاقبت تبسمی‌کرد ونشست، مارفتیم دورش، به‌اودست‌می‌زدیم‌ولمسش‌می‌کردیم، ابداً عصبانی نمی‌شد، چون‌آدمهای‌خوب هرگزبا بچه‌ها عصبانی نمی‌شوند. باز به خواندن ادامه داد، یکی‌پس ازدیگری می‌خواند وبچه‌ها به اوخیره می‌شدند و فریاد خنده وشادیشان بهوا می‌رفت، و من‌ازشدت خوشحالی نمی‌دانستم با خودم چه‌کنم. خیلی طول‌کشید، حدودیکساعت، یاحتی بیشتر، باوجود این‌دلم می‌خواست بازهم ادامه بیابد، تا شب. منتهی بعضی بچه‌ها دست‌بلند می‌کردند واجازه می‌خواستندکه بروند بیرون.

درنتیجه نویسنده از خواندن باز ایستاد وگفت، «خوب، فکرمی‌کنم کافی کافی باشه‌برای همه‌تان آرزوی‌سلامتی‌و خوشحالی می‌کنم. امیدوارم برای همه‌یگردوستان خوبی شده‌باشیم، نظرشما چیست؟»

واضح است‌که مادوباره‌شروع‌کردیم به فریادکشیدن وجیغ‌زدن. یکی‌ازبچه‌ها رفت ودستمال‌گردن را به‌علامت پیوستن‌به گروه «پیشرو» به‌گردن‌اوبست. وما همه با آهنك برایش خواندیم، ممنونیم، ممنونیم، ممنونیم ازشما.

بعددختری دسته‌گلی تقدیمش‌کرد و درهمان‌حال روی‌نوك پنجه‌هایش بلندشد وگوشش رابوسید. چشمان نویسنده‌سرخ شد وبرای جلب‌توجه مادستش‌رادرهوا به حرکت درآورد وگفت،

«پو... پو... پوه...»

ما فوراً متوجه شدیم‌که او باز هم مضطرب وهیجان‌زده شده است. ساکت شدیم تاصدایش‌رابشنویم. ولی درهمان لحظه‌گوربوشکاکتابی از روی میزش برداشت وبلند شد، دستش‌را بلندکرد و گفت «خوا... خوا... خوا...»

گوربوشکا هم‌به هیجان آمده بود. نویسنده ازگوشهٔ‌چشم‌نگاهی به‌اوانداخت ووانمودکردکه به اوتوجهی نکرده است. اومی‌خواست ما را ساکت‌کند و چیزی برایمان‌بگوید، ولی هرچه‌کردنتوانست، وتنها چیزی‌که توانست بگویداین بود، «خوا... خوا... خوا...»

خوب، گوربوشکا هم ازآنطرف خسته شده بود تابه مقصود خودبرسد وهمینطور به ته‌پته کردن ادامه می داد «خوا... خوا... خوا...»

حالادیگه نویسنده واقعاً عصبانی شده بود وگفت، «برای‌چی مسخره می‌کنی، پسر؟ این‌کارقشنگی نیست» برگشت بطرف ما و باز گفت، «خوا... خوا... خوا...»

ناگهان گوربوشکاکلماتی‌را تندوتند از دهان بیرون ریخت، «من نمی‌خواستم شما را مسخره‌کنم» کتاب را داد دست نویسنده‌وبا التماس گفت، «خوا... خوا... خوا...»

چشمان نویسنده برق‌زد. فکرکردم در آن لحظه ممکن است گوربوشکا را بکشد.

«چرا ته‌پته می‌کنی، من لکنت زبان دارم نه‌تو. لطفاً این یادت باشد!» برای بارسوم بطرف ما برگشت وگفت، «خوا... خوا... خواه...»

آنوقت گوربوشکا روان و با صدائی یأس‌آلود گفت، «منهم لکنت زبان دارم. بهترازمال شما! خوا... خوا... خوا...»

فکرکردم اگروساطت‌نکنم هرلحظه ممکن‌است آن‌دوبهم‌بپرندوگلوی‌همدیگر را بفشارند. فوراً بلندشدم وگفتم،

«ایوان ولادیسلا ویچ» این گوربوشکای ماست. او بهیچوجه شما را مسخره نمی‌کند. منتهی اوهم‌لکنت‌زبان دارد. لکنت زبان اوکاملا مربوط به‌خود اوست. این‌فقط تصادفی است‌که شمادوتا... اما فکر نکنید... لکنت‌اوازخودش‌است و مال‌شما ازخودتان.

گوربوشکا چی‌میخواستی بگی؟ فقط خواهش می‌کنم دست‌پاچه نشو. به خودت مسلط شو، خواهش می‌کنم.»

گوربوشکا باکوشش‌بسیارآرامشش رابازیافت.

«خوا، خوا، خواهش می کنم، این کتاب را برای‌من‌امضا کنید، خیلی دوستش دارم!»

من گفتم، «همین‌بود، آفرین گوربوشکا. دیدید ایوان ولادیسلاوویچ، فقط همین‌را می‌خواست بگوید. پسرخوبی است، فقط لکنت زبان دارد، اما لکنت‌زبانش‌کاملا مربوط به‌خودش است.»

آنوقت نویسنده زدزیرخنده‌وگفت، «کتابت را بمن‌بده»

کتاب راگرفت وروی‌صفحه اول‌آن نوشت ، «به‌گوربوشکای مستقل ، بیاد آشنائیمان.»

بعد بلند شدوبا صدای ملایمی گفت، «خو، خوا، خواهش می‌کنم‌اجازه بدهید بگویم‌که همهٔ شماهارا خیلی خیلی دوست دارم.»

وازکلاس بیرون رفت.